

مدیریت پایگان‌بندی دانش‌ها و علوم

تحلیلی برای پیاده‌سازی دو گونه دانش طبیعی و غیرطبیعی در جامعه ایران

«علوم صنعتی - فنی با علوم انسانی - اجتماعی»

نگارش و تبیین: احمد علینقی

مقدمه

دانش نیاز اساسی بشر در هر دوران و به خصوص در عصر حاضر است. به همین دلیل است که عصر فعلی را عصر دانش و اطلاعات می‌نامند. اما همین دانش که عنصر نیازی برای تمامی جوامع محسوب می‌گردد، در خیلی از اذهان بشری بی اهمیت و یا کم اهمیت تلقی می‌گردد. البته این سخن بدان معنا نیست که این افراد با دانش مخالفند و دانش را بر نمی‌تابند، بلکه منظور این است که اینگونه افراد به دانش واقعی تمایل ندارند و دانش غیر سودمند تمامی ذهن آنان را پر نموده است. این عده افراد به برخی دانش‌ها و اطلاعات خاص معطوف می‌باشند و در نتیجه برخی دیگر از دانش‌ها را زاید و عبث تلقی می‌کنند. البته این نوع تفکر بیشتر در قرون گذشته جریان داشت و پدیده انگیزاسیون (تفتیش عقاید) در قرون وسطی در غرب، روشن‌ترین و معروف‌ترین رخداد در این زمینه بود و در این برآوردهای عقیدتی بود که با جریان «باورپرسی و باورکاوی» بر عقاید دگراندیشان هجوم می‌گردید و کلا دگراندیشی دانش‌گرا محکوم می‌گردید. گالیله شهیرترین قربانی انگیزاسیون بود که با برگشت به عقیده زمین مرکزی از اعدام خلاصی یافت و مجبور به پذیرش باور قالب در آن زمان گردید. در مثالی دیگر می‌توان به موضوع فراگشت عقیدتی مسلمانان در عصر جاهلیت اعراب مراجعه کرد. مسلمانان با تعقیب و پیروی از پیامبر اسلام، دگرباشی را به جامعه عرب غلتانند و به دلیل تفکر مخالف با قوم وحشی عرب، صدمات و شهدای زیادی را متحمل شدند. این موضوع در عصر فعلی هم ادامه دارد و تفتیش عقاید همچنان ادامه دارد. این مقوله هم بدان جهت است که «دگرفکری و دگرباشی» جزو و اساس بدیهی هر جامعه است و قطعاً دگراندیشی، تغییر و دیگر بودن را برسازی می‌کند. اینک که مسلم است تغییر و دگرگون بودن، جوامع را در می‌نوردد و گریزی از آن نیست و تابع بودن در شرایط و محیط را الزامی می‌نماید، لذا بایسته است که بسترهای زیست را مدیریت نمود. این مدیریت همان تنظیم و هدایت بسترهای محیط زیست است تا به انحراف نیفتیم و جامعه در تجانس‌ها، تناسب‌ها و تعادل‌ها راهبری نماییم. و طبیعی است که بستر زیست نیازمند دانش نو و علم نوین در همه عرصه‌ها است و انسان‌ها نیازمند اطلاعات به روز و دانش حرکت‌ساز و ساخت‌گرا می‌باشند.

در کنار این تحولات انقلابی و دگرپذیری که در جریان تاریخ کلان، ادامه پیوسته دارد و همیشه با نوگرایی مواجهیم؛ بسیاری از افرادی که در ذهنیتی با حفظ سنت‌ها و باورهای فرقه‌ای - ایدئولوژیک دگرگرایی را بر نمی‌تابند و در تضاد و مخالفت با نوسازی و تجدد، تحت حاکمیت ذهن منجمد و دگم قرار می‌گیرند و نوین‌ها را رد می‌کنند. یقیناً دیده یا شنیده شده که افرادی از کتاب‌خوانی فرار می‌کنند و کتاب را ضاله و درس و کتاب را مبنای بی‌دینی قلمداد می‌کنند. و این بدترین فرضی است که عده‌ای از مردمان، دانش و علم را با بی‌دینی گره زده و برای مقابله با فراگردهای بی‌دینی، بی‌دانشی و یا خطادانشی را ترویج می‌کنند. البته ضمن اینکه معادله (دانش = بی‌دینی) مردود شمرده می‌گردد. ولی قدر مسلم است که بعضی از دانش‌ها عبث و بی‌فایده و حتی ضد اجتماعی هستند. ولی در عین حال فهم دانش ضد اجتماعی سخت است و این ضد اجتماعی بودن برخی دانش‌ها راعده‌ای به صورتی خود فهم تحلیل می‌کند. و چه بسا این تفاسیر موجود در جامعه متعدد

و متضاد هم بوده و افراد مختلف تفاسیری متفاوت از دانش و اطلاعات مفید و غیر مفید معرفی کنند. ولی از منظری دیگر تمیز دادن دو گونه دانش سودمند و غیر سودمند خیلی هم سخت نیست. کافی است بدانیم دانشی مفید تصور می‌گردد که در ساخت و تغییر نظام‌واره‌های اجتماعی و پدیده‌های اجتماعی دخالت موثر داشته باشد. یعنی دانشی که آینده‌گرا و تاریخ ساز باشد و از تکیه به آرایه‌های قدیم و گذشته دوری جسته و در امروز واماندگی ایجاد نکند. و دانش غیر مفید دانشی است که به آرایه‌های سنتی و گذشته چنگ می‌زند و با نوزایی و نوگرایی مخالف است. در مفهومی کلان، دانش باید در تغییر بایستگی جامعه و تحولات الزامی جامعه، دخالت موثر و راست‌گرا داشته باشند و دانش و علم، ماهیت فطری در هدایت اقلیم‌ها بر اساس مزیت‌ها و قابلیت‌های بومی داشته باشند. این مقوله، اصلی مهم و مسلما بدون‌گزی‌ر است.

اکنون با وجودی که به اجباری بودن دانش در جامعه اذعان می‌باشد و دانش اقلیم‌گرا را از الزامات هر جامعه انسانی متصور می‌داند؛ لذا قطعیت دارد که دانش نیز ماهیتا وظیفه نظم‌دهی و تنظیم‌سازی در جامعه را دارا می‌باشد. چرا که در غیر این صورت دانش‌های مبهم و بیهوده در جامعه ترویج می‌یابند و ضمن اینکه میدان جامعه از دانش‌های غیرمفید و آشفته آغشته می‌گردد، بلکه دانش‌های مفید نیز در بستر میدانی جامعه گم می‌گردند و در وضعیتی مبهم «نقشه راه کاذب» را در پیش روی جامعه قرار می‌دهند. البته کارگذاری نظام و تنظیم‌سازی امور، مختص به دانش نیست و مسلم است که در جامعه آرمانی و مطلوب، باید همه امور و عناصر را با همدیگر هماهنگ و همگرا نمود. یعنی اینکه تمامی پدیده‌ها و مقولات اجتماعی بر مبنای نیازسنجی جامعه نظام‌مند گردند و در ساختار سلسله‌مراتبی لازمه پایگان‌بندی شوند. این موضوع دقیقا همان لزوم نظم‌سازی و جهت‌دهی پدیده‌های اجتماعی، با دستگیری به مدیریت اجتماعی می‌باشد. دانش و علوم نیز از این امر مستثنی نبوده و مدیریت پایگان‌بندی دانش‌ها و علوم و همچنین مقولات دانش‌سازی و ترویج متوازن علوم در راستای مناسبات زیست اجتماعی، یک اصل بااهمیت در برنامه مدیریت اجتماعی تلقی می‌شود. هدف ساختاری در این برنامه، به طریقی است که بتوان با آزادسازی تولید و ترویج دانش، علم ساخت‌گرا را به متن نیازی جامعه خراماند. البته شایان ذکر است که مقصود و منظور از پایگان‌بندی دانش‌ها در این نوشتار، اصلا نمایش اولویت یا اهمیت سلسله‌مراتبی برای دانش‌ها و ایجاد تقابل و تعارض در بین دانش‌ها با یکدیگر نمی‌باشد. بلکه مقوله‌ای صرف برای ترسیم فراگردهای ارتباط دانش‌ها با یکدیگر؛ ارتباط دانش‌ها با جامعه؛ رابطه دانش و علم؛ نقش و جایگاه انواع دانش و در نهایت هدف‌گذاری و تنظیم‌بندی سیستماتیک و تناسب‌مند دانش و علم کاربردی در جامعه ایران است.

به همین دلیل برای آنکه رابطه دانش‌ها و علوم مختلف در یک جامعه به خوبی و درستی منقش و معنا گردد، کلیه دانش‌ها و علوم را در دو بسته رویکردی طبیعی و غیرطبیعی (مادی‌گرا و غیرمادی‌گرا) تنظیم می‌نماید. دانش و علوم غیرطبیعی یا غیرمادی‌گرا، آن دسته از دانش و علوم هستند که قابلیت لمس و احساس تجربه اجتماعی ندارند و کلا شامل کلیه امور انسانی و اجتماعی می‌گردند (مانند رشته‌های انسان‌شناختی، اجتماع‌شناسی، روانشناسی، مدیریت و دیگر رشته‌های در این کلان حوزه). اما دانش و علوم طبیعی یا مادی‌گرا، گروهی هستند که به ابزارسازی و ساخت تجهیزات زیستی می‌رسند. علوم و دانش در زمینه‌های فنی و صنعتی در این حوزه قرار می‌گیرند.

داده^۱

از فعل لاتین do.dare به معنای دادن مشتق شده است و مناسب‌ترین کاربرد را برای بیان حقایق غیرمنظم و ناآگاهانه دارد (شودریک و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۲۲۱ به نقل از سرلک و فراتی). داده‌ها حقایق عینی خام و ساختار نیافته‌ای در قالب عدد، شکل، صدا، حرف هستند (توریان، ۲۰۰۵). آمار تعداد پرسنل یک شرکت، ارقام موجود در صورتحساب، خودروهای در حال گذر از اتوبان، میزان موجود زنده در سیاره زمین و چیزهای دیگر، مفاهیم ساختار نیافته‌ای هستند که بصورت تجربیدی معنایی ندارند. این سازه‌ها داده‌هایی لقب می‌گیرند که برای هدفی خاص از میدان محیط جمع آوری می‌گردند تا در اختیار سامانه اطلاعات سازی سپرده شوند. سامانه اطلاعات سازی با دریافت انواع داده است که اطلاعات خام و پخته را به دانش با گونه‌های مختلف مبدل می‌نماید.

اطلاعات^۲

این واژه ریشه از فعل لاتین informare ، informo به معنای شکل دادن دارد(شودریک و همکاران، همان). اطلاعات را ترکیبی از مجموعه داده‌های نامفهوم گویند که در ذهن آدمی معنا و مفهوم می‌یابند. اطلاعات داده‌هایی هستند که پردازش، تبدیل و ترکیب شده‌اند تا شکل معین و معنا داری بگیرند و آگاهی بیشتری به فرد منتقل نمایند (اسپیراتوا، ۲۰۰۱، ۳). خلاصه آنکه اطلاعات به داده‌های معنادار و مفهوم یافته و سازماندهی شده‌ای اطلاق می‌گردد که، مفاهیم تجربیدی را در قالب الگوهای گزاره‌ایی با بار معنایی خاص به دریافت کننده منتقل می‌نمایند.

دانش^۳

پایگاه و خاستگاه دانش در ذهن صاحبان آن است. دانش مجموعه‌ای از اطلاعات ساختار یافته و منظم با مفاهیم الگویی غنی شده در حوزه و شاخه معین هستند. عنصر دانش مفهومی است که با ترکیب مجموعه‌ای از اطلاعات منسجم و متوازن در ذهن افراد؛ منظومه‌ای از سازه‌های معنادار و شبکه‌های اطلاعاتی نظری(مانند نظریه، پیش‌بینی، قضاوت، گزاره) و عملی(مانند مهارت و تجربه) را در حوزه‌های معین و از پیش تعیین شده پدیدار می‌سازند. در همین راستاست که پوپر سامانه دانش آدمی را انتظارات و یا فرضیه‌های او معرفی می‌نماید. اما اینکه دانش با چه صورت آغاز می‌شود، مبحثی مورد مناقشه در بین اندیشمندان است. برخی آغاز دانش را مشاهده و تجربه حسی، و برخی دیگر سازه‌های بافته شده در ذهن را دانش

-
- 1 - Data
 - 2 - Information
 - 3 - Knowledge

تلقی می‌نمایند. اما مسلماً و بطور کلی همه گونه سازه‌های ذهنی نمی‌توانند دانش محض تصور گردند. چراکه باورها نیز ساخته ذهن بشر هستند. ولی بطور مسلم باور ریشه در غرایز احساسی انسان داشته و پایه عقلانی ندارد. بدین سبب است که هابرماس دانش را از غرایز انسانی آزاد دانسته و از بقایای ایده‌های ذهنی می‌داند. حال برای آنکه باور و دانش تولیدی در ذهن تفکیک گردند و مفهومی متمایز و منتزع از این دو حاصل گردد، باید مفهوم‌سازی مجزایی برای آنان منظور گردد. باور خاستگاه اعتقادی - ایدئولوژیک داشته و با وجود نهانگاه ارزشی در الگوهای عقیدتی - ایمانی، مطمئناً در چکاک و تضارب اندیشه‌ها حاصل نمی‌گردد. ولی بی‌شک دانش «بار ارزش اجتماعی» دارد. ارزش اجتماعی آن چیزی است که درجه و رتبه یک جامعه را در نمودار شاخص جهانی تعیین نماید. بدین لحاظ مشخص است که دانش باید خط و جهت داشته باشد. هابرماس منظور از دانش را رهایی‌بخشی و کارل پوپر نیز هدف دانش و علم را حل مسئله و ارائه تبیین‌های رضایت بخش می‌دانند.

دانش در دو دامنه «نظری و عملی» هویت می‌یابد. دانش نظری، در ذهن پرورانده و زایش می‌یابد و آنگاه با بروز و ظهور در بیرون از ذهن، ماهیتی با مفهوم علم (دانش عملی) پیدا کرده و بسترهای کارکردی خود را بر متن جامعه آشکار و برساز می‌نماید. این فرایند کارکردی ذهن برای تبدیل داده‌ها و اطلاعات به دانش، مبنایی برای تولید علم کاربردی در حوزه‌های ابعادی است:

- 1- دامنه اطلاعات و داده‌های دریافتی فرد افزایش می‌یابد.
- 2- دانش کاربردی (علم و مهارت) در فرایندهای ذهن پویا و خلاق ایجاد می‌گردد.
- 3- دانش ذهنی با هم‌افزایی علم کاربردی (تجربی)، توانش و قابلیت مهارت را بالا می‌برند.
- 4- مهارت فردی، با دانش کافی و تحلیل و تأویل در داده‌های اطلاعاتی موجود در ذهن خلق می‌شود.

ضمن اینکه در این نوشته، دانش و علوم در دو وجه رویکردی طبیعی یا مادی‌گرا و غیرطبیعی یا غیرمادی‌گرا معرفی می‌نماید، اما بازهم باید خاطر نشان نمود که دانش محض قطعاً با دو ماهیت نظری و عملی نیز منعکس می‌گردد، برخی صاحب‌نظران دانش را با دو مفهوم اصلی طبقه‌بندی می‌کنند (دانایی فرد، ۱۳۸۳ و هاویت، ۱۹۹۶):

دانش ظاهری یا صریح: این گونه دانش رسمی و کانالیزه بوده و قابلیت طبقه‌بندی و ساختارشدن در قالب مدارک و اسناد دیداری و شنیداری را داشته و صریحاً ارایه می‌شود. دانش ظاهری دانشی است که با تحصیل در دانشگاه، مدارس و نهادهای آموزشی بدست می‌آید و به صورت کتاب، نشریه، اختراع، تراشه‌های رایانه‌ای، گزارش و اینترنت ذخیره شده و در اختیار استفاده کنندگان مختلف قرار می‌گیرد. این گونه دانش، ذاتاً همان دانشی است که حاوی اطلاعات و داده‌ها می‌باشد.

دانش ضمنی: این نوع از دانش مهارتی - تجربی می‌باشد و ماهیتاً ناملموس است. دانش ضمنی با فعالیت‌ها و کنش‌های فردی - گروهی ظهور می‌یابد و به استعداد، دانایی، هوش، تجارب و توانایی فردی پیوند دارد. این گونه دانش تابع مهارت و

تخصص حرفه‌ای بوده و به مرور زمان با کسب مهارت و تخصص در رشته‌ای خاص حاصل می‌گردد. و این سازه دانشی، ذاتاً همان مهارت و تجربه فردی می‌باشد که در بسترهای عملی بدست آمده و با ماهیت علم فردی بروز می‌یابد.

مفهوم جوهری دانش

شاید در نگاه نخست بتوان تکوین دانش را خارج از تاریخ تصور نمود. ولی قطعاً سازه دانش در تاریخ شمرده می‌شود و همیشه با تاریخ بشریت همراه و همگام بوده است. و بدین لحاظ است که سازه دانش مفهومی از تاریخ سازی و تاریخ نگاری برخوردار می‌گردد. زیرا که با دانش موجود در دست بشر بوده که تاریخ کلان پرداخته شده و نوع زیست بشر طراحی گردیده است. براین مبنا قطعیت دارد که عنصر دانش همیشه پیوندی ناگسستنی با تاریخ ایجاد کرده و تاریخ هر ملتی دقیقاً درگروی دانش کلان و مشخصاً در دانش اختصاصی آن بوم نهفته بوده است. بدان معنا که هر ملتی با فرهنگ دانشی خود بوده که نوع زیست اجتماعی خودش را ترسیم نموده است. چه خوب و چه بد، همه چیز دقیقاً ریشه در فرهنگ دانشی آن ملت دارند. مفهوم این سخن در اینست که دانش محض نقش و وظیفه سنگین و هدف داری در جامعه انسانی دارد. سازه دانش با ماهیت جوهری خود، دو تکلیف بسیار اساسی «ساخت و تخریب جامعه» را بر دوش خود حمل می‌کند. دانش مفید اثر اجتماعی مثبت و تحول‌گرا برای ساخت و دانش غیرمفید ذاتاً تخریب جامعه و ایستایی و عقب ماندگی را ایجاد می‌کنند. این قضیه از گذشته‌های بسیار دور حاکم بوده و امروز نیز دانش همین دو نقش را دنبال می‌کند.

براین مناسبت که باید گفت هر ملتی که از دانش سودمند و کارآمد بهره‌بردار و از دانش‌های بی‌پایه و بیهوده پرهیز کند، قطعاً با امتثال به دانش خود، به علم اثربخش و نوگرا دست می‌یابد و هر ملتی که وقت خود را صرف پراکنش و یادگیری دانش‌های واپس‌گرا و یا باطل کند؛ بی‌تردید یا به درج‌زدن گرفتار می‌شود و یا اینکه در باتلاق بیهوده‌پیمایی و ابهام‌گرایی اسیر می‌گردد. برای آنکه به مفهوم دانش و چیرستی دانش پی‌برد و مفاهیم زشتی و نیکی یا سودمندی و غیر سودمندی دانش را دریافت، بهتر است که اشاره‌ای هر چند مختصر به سلسله فراگردهای تولید و کاربری دانش و همچنین ماهیت عملی علم نمود:

- مفهوم چیرستی دانش و چگونگی کنکاش نخبگی در خلق دانش مفید
- مفاهیم پیدایش، گردآوری، ترویج و نهادینه‌سازی دانش سودمند
- مفهوم دانش سودمند و بازخور آن در تحول نظام جامعه
- تفاوت ماهوی دانش و علم در معادله ذهن و عین
- رابطه دانش و علم در ایجاد جامعه اتوپیا

دانش شناختی

اینکه دانش چیست و باید چه ماهیتی داشته باشد، مقوله‌ای پرچالش در بین صاحب نظران علوم مختلف بوده و مفاهیمی متفاوت از چیستی دانش مطرح می‌باشد. ولی به واقع چیستی دانش و هویت جوهری دانش، مقوله بسیار پرمناقشه‌ای در طول تاریخ جهانی و سرزمین ایران بوده است. هرکس آموخته‌های ذهنی خود و دانش تولیدی از جانب خویش را عین دانش سودمند و کارساز تصور می‌نماید. به همین خاطر است که شناخت دانش و پی بردن به چیستی دانش، به عینه در رابطه دانش با نگرش نهفته است. و این دو رابطه‌ای هم‌تا و اثرگذار با یکدیگر دارند. ضمن اینکه دانش در تولید نگرش موثر است، بلکه نگرش نیز در تولید دانش دخالت دارد. این موضوع نیز دقیقاً در قالب تئوری زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی منسوب به نویسنده قرار می‌گیرد^۴. نگرش پویا، دانش کارآمد و نگرش متحجر، دانش ناکارآمد تولید می‌کنند.

دانش مبارزه‌گری و دانش ساخت‌سازی

همانطور که با دو نگرش و پارادایم قوی و گسترده در جامعه جهانی روبرو می‌باشیم؛ دراصل نیز دو نحله دانشی نیرومند در جوامع حاکم می‌باشد. عده‌ای دانش مبارزه‌جویی را اصل دانش بشری می‌دانند و دانش را صرفاً در راستای «مبارزات اجتماعی» معنا می‌کنند و عده دیگری دانش را برای «ساخت و اصلاح اجتماعی» تعریف می‌کنند و به گفتمان تعامل و مسالمت معتقد می‌باشند. البته هر دو این گفتمان‌ها، ایده و نظریه خود را در راستای ساخت جامعه قلمداد می‌نمایند. اما از آن روی که این دو نظریه متناقض یکدیگر هستند، پس مسلماً هر دو اینها به نتیجه اصلاح و ساخت اجتماعی نمی‌رسند. اما اینکه کدامیک از این دو درست می‌گویند و دانش واقعی ذاتاً باید چه ماهیتی داشته باشد، مبحثی جدا و خارج از این بحث است. ولی آنچه که نباید نادیده گرفت اینست که دانش باید و الزام دارد که برای جامعه مفید باشد. بنابراین مطمئناً تئوری رزم و باطل ستیزی که ذاتاً با تخریب‌گری همراه است، نمی‌تواند امکان راست‌سازی داشته باشد و ساخت‌گرایی را بر ذات خود سوار کند. یعنی اینکه ماهیت ساخت و اصلاح داشته باشد. لذا دانشی که از این قالب خارج باشد، بی‌گمان دانش ناسودمند و بدرنخور تلقی می‌گردد. اما همانطور که گفته شد، تئوری ساخت از نگرش ساخت‌سازانه برخاسته و دانش سودمند اجتماعی را برای ساختن جامعه پدیدار می‌نماید.

دانش توده‌ای و دانش حرفه‌ای

دو تئوری بالا، می‌توانند در دو رویکردی نظری دیگری نیز پوشش گردند. چون تئوری مبارزه‌گری اساساً ریشه در میدان توده‌گری و نگرش عوامانه دارد، لذا دانش توده‌ای نام می‌گیرد. و دانش ساخت‌سازانه چون در هویتی حرفه‌ای و تخصصی، تعریف و مفهوم می‌یابد، بنابراین دانشی حرفه‌ای روشنگرانه شمرده می‌گردد. به واقع دانش میدانی - عوامانه نتایجی و دانش

۴- تئوری نویسنده در باب زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی و اثرگذاری تمامی پدیده‌ها بر یکدیگر در نوشته‌های نویسنده موجود است.

تخصصی - دانایی نتایجی دیگر را بازدهی می‌نمایند. دانش ابتدایی یا عامیانه در آغازین راه خود از میان فراگردهای یادگیری، کسب تجربه و احساس مشاهدات در مغز و ذهن انسان جمع‌آوری می‌گردد. این نوع دانش ماهیت همگانی و عمومی داشته و عموماً دانش عامیانه تلقی می‌شود. یعنی دانشی تخصصی و مهارتی نبوده و تعلق هویتی به میدان عمومی - مردمی دارد. اما در مقابل، دانش تخصصی و حرفه‌ای به قشر نخبگی و فرهیختگی منتسب می‌باشد و واقعا از ماهیتی با شرط توده‌گری بسیار فاصله دارد. دانش در معنای آکادمیک و حرفه‌ای خود، منظومه‌ای مرکب از اطلاعات با بار هویتی ساختارمند، منسجم، با قاعده، متوازن، هدف‌دار و مفهوم‌پذیر عنوان می‌شود. این نوع دانش وابسته به قشر فرهیختگی و روشنفکری، ماهیتی فراورشی و بازپروری شده در چارچوب‌های عقلانی و منطقی دارد. دانش مزبور دانشی است که با اخذ هرگونه مفاهیم اطلاعاتی در مغز، اطلاعات و موضوعات وارده را بر بال فرایندهای کارکردی هوشمندانه و خلاقانه ذهنی قرار داده و در این حالت با مفهوم‌سازی نتیجه‌بار اطلاعات، نوردگاه آگاهی و دانایی فردی را به جنبشی همه جانبه وادار می‌نماید. در این حالت است که ذهن فرد دانا و هوشمند برآوردها و حاصل جمع‌های برابندی ویژه‌ای را بازتاب می‌نماید. این فرایندهای خروجی از ذهن فاعل عاقل و دانا، همان دانش تخصصی نوگرایانه و روشنگرانه نامیده می‌گردد. این نوع دانش ذاتا ماهیت رهایی بخشی داشته و نجات بخش اجتماعی تلقی می‌گردد. یعنی همه وجود جامعه را دگرگون و متغیر می‌سازد. تغییر و تحولی که رهایی و تکامل جامعه و بروز تمدنی شاخص را رقم می‌زند. این نوع از دانش همان دانش ساخت‌گرا و اصلاح‌گر نامیده می‌شود که از دانش با رویکرد مبارزه‌گری و ستیزه‌جویی، فاصله معناداری دارد. چراکه دانش با رویکرد مبارزه و جنگاوری، فطرتا جوهره تخریب دارد. و اما دانش با ماهیت مقابل آن، ذاتا ساخت‌گرا است.

تولید و هست شدگی این دو نوع دانش عامیانه یا مبارزه‌گری و دانش حرفه‌ای یا ساخت‌گرایانه، عینا به نوع نگرش و دیدگاه فردی یا اجتماعی بستگی دارند. نگرش و گفتمانی که جنگاوری و ستیزه‌گری را تبلیغ و ترویج می‌کند، دانش مبارزه‌گری و همینطور نگرشی که ساخت‌گرایی و اصلاح اجتماعی را دنبال می‌کند، دانش ساخت را جلوه‌سازی می‌کند. البته خاطر نشان می‌گردد که نوع نگرش فردی و اجتماعی نیز دقیقا پیوند با محیط و آموزه‌های محیطی دارند. دانش تولیدی توسط هر فرد یقینا به نوع اطلاعات و داده‌های ورودی به مغز و همچنین ساختار ذهنی فردی بستگی قطعی دارد. یعنی این پرسش مطرح است که ذهن فردی با چه نوعی از داده‌ها شکل گرفته است؟ بدین منظور باید در نظر داشته باشیم که به واقع ذهن هر فرد دقیقا تحت تاثیر محیط پیرامون قرار داشته و محیط و داده‌های محیطی هستند که اساس شکل‌گیری فردی را مشخص می‌نمایند. یعنی نوع آموزش محیطی و داده‌های محیطی، اساس و بنیاد شخصیت فردی و ساختار ذهنی فرد می‌باشند. این شکل‌گیری شخصیت و ذهن فردی بدان صورت است که بدانیم بی‌تردید ذهن کودک متولد شده همانند لوحی پاک، از هرگونه داده و اطلاعات خالی می‌باشد و مشخصا در شرایط محیطی است که نقش می‌گیرد. بدین لحاظ چگونگی محیط اجتماعی اثرگذاری مسلم در چپنش ذهن فردی داشته و در این حالت است که فرد انسانی در رشد جسمانی به پختگی یا خامی می‌رسد. اگر فرد در محیطی سالم و پویا رشد کند و آموزه‌های تابناک و درخشانی به ذهن او وارد گردند، بی‌گمان فرد مذکور به آراستگی ذهنی و ارزندگی شخصیت می‌رسد و ذهن او کارآمدی ویژه‌ای پیدا می‌کند. این موضوع در عکس آن نیز

صادق می‌باشد و آموزه‌های بدردبخور و بیهوده، به تولید دانش موهوم و ضداجتماعی می‌انجامند. دانشی که مسلماً هیچ اثر تحول‌گرا و رهایی‌بخشی نداشته و قابلیت ساخت اجتماعی را در خود ندارد. چه بسا که حتی این نوع دانش که موهومات و خرافات را ترویج می‌کند، دقیقاً نقشی مخمل‌مبانی اجتماعی داشته باشد و حتی تخریب‌گری را برپا نماید. این نوع از دانش با ماهیت ستیزه‌جویی و تخریب‌سازی که یقیناً از نگرش مبارزه با دشمن و باطل برخاسته می‌گردد، دقیقاً و برای همیشه در قالب محیط اجتماعی توده‌گری قرار داشته و ترویج آن نیز بی‌محاباً خطرناک می‌نماید.

پس بدین صورت است که هر محیط‌الگوهای دانشی مخصوص به خود را آرایش می‌دهد و افراد جامعه نیز از محیط خود تاثیر قاطعی می‌گیرند. لذا بدون تردید محیط رابطه ویژه‌ای با نوع شکل‌گیری ذهن فردی داشته و محیط اجتماعی تاثیر شایانی در تفکر فردی - اجتماعی برجا می‌گذارد. بدان معنا که این بازتاب‌ها در ذهن هر انسان و هر جامعه‌الگوهای پارادایمیک بینشی و نگرشی خاصی را بر مبنای درجه دانایی جوهری فردی و اجتماعی بروز می‌دهند. الگوهایی که دقیقاً از ذهن کلان جامعه برخاسته می‌گردند. در این راستا نیز ذهن سازنده دانش و علایق و تمایلات عامل شناسا در قاموس ذهن اجتماعی (فرهنگ اجتماعی) است که دانش خاصی را خلق می‌نماید. یعنی دانش هر فرد بازتابی از هستی‌شناسی فکری او و جامعه خودش بوده و مولفه دانش‌شناسی فرد تولیدگر دانش است که دانشی خطدار و باهدف را تولید می‌نماید.

نقش سودمندی و غیرسودمندی دانش در جامعه

براساس آنچه گفته شد؛ دانش در عمل اجتماعی معنا می‌گردد و دانشی موجه قلمداد می‌شود که اثربخشی و سودمندی اجتماعی ایجاد کند. چراکه دانش ریشه در ذهن انسانی داشته و مشخصاً مختص جامعه انسانی و برای نجات و هدایت انسان و جامعه او فراهم می‌گردد. دراصل اگر دانش ماهیت نقادی و هدایت و نقش رهاسازی انسان و جامعه را نداشته باشد، عملاً نمی‌توان دانش نامید. چراکه دانش غایتی جز علم‌سازی نداشته و علم با سرجمی از دانش‌های مختلف، ابزار و تجهیزات مورد استفاده بشر را ریخت‌سازی می‌کند. این همان چیزی است که تکنولوژی‌های گوناگون را برای زیرساخت یک جامعه مدرن و سعادت‌مند آماده می‌نماید. بر همین منوال بوده که بشر پی در پی و پیوسته در حال تولید دانش بوده است. در طول تاریخ نیز این موجود خاکی با نام بشر مدام در حال دریافت و کسب داده‌های مختلف و اطلاعات گوناگون از محیط پیرامون خود بوده و بازهم دایماً با این اطلاعات، دست به خلق دانش زده است. دانشی که قاعدتاً ابزاری برای راست آزمایی زندگی بشر می‌باشد و توانسته در بسیاری از امور زیستی راهگشا باشد. لذا جوهره دانش باید مفید اجتماعی باشد و قابلیت سودمندی را در ذات خود دارا گردد. چه اگر چنین نباشد، دانش موجود هیچ راهسازی و کارسازی نکرده و مطمئناً واهی و پوچ معنا می‌گردد.

اما اینکه دانش چگونه به انتفاع اجتماعی می‌رسد، مقوله‌ای بسیار با اهمیت و قابل توجه است. اگر فرد تولیدکننده دانش، اطلاعات و آموزه‌های خود را از مبادی مطلوب و نیکوگرا بدست آورد، مسلماً دانش تولیدی نیز بدردبخور است. و اگر آموخته‌های ذهنی، پایه و اساس موهوم و زاید داشته باشند و انتفاعی برای انسان و جامعه انسانی نداشته باشند، بی‌شک

همانا دانش ناسودمند تصور می‌شوند و به هیچ دردی نمی‌خورند. براین اساس است که دانش در راستای سودمندی و فایده رسانی قرار می‌گیرد. دانشی که از ناوردگاه دانایی برخیزند و انسان آگاه و دانا به ساخت‌گرایی و تغییر موثر در عرصه‌های لازم در نظام اجتماعی برسد، پس این داشته‌های دانشی مفید تلقی می‌گردند. و اگر داشته‌های دانشی و ذهنی فرد به نتیجه ساخت‌سازانه و پدیدآوری پدیده‌های موثر و سودمند نرسند، بدیهی است که دانش یادگیری شده هیچ بازخور و نتیجه مطلوب و فایده‌مند نداشته و بی‌گمان در بازه عبث تا تخریب جاسازی می‌گردد. با این وجود است که مجموعه تلفیقی از عناصر (فرد- دانش- آموخته‌ها- تجربه‌ها) تاثیر کارکردی موثر و ناموثر را در جامعه پدیدار می‌سازند و نقشی در سه حالت (ساخت، تخریب و خنثی) را بروز می‌دهد.

بسیار اوقات در طول زندگی بوده که با دانش غیرمفید مواجه بوده‌ایم و این دانش اثرات سوئی را برجا گذاشته است. این موضوع در جوامع جهان سوم مصداق بیشتری داشته و جامعه ایران نیز همیشه با دانش‌های نامفید و باطل روبرو بوده است. به همین جهت بوده که دانش وجودی در بستر جامعه ایران موجد رستگاری فردی و تعالی اجتماعی نگردیده و جامعه ایران در همیشه تاریخ در چالش بسر برده است. دانشی که جز رسوب گذاری خرافه و موهومات بر ذهن تاریخی ایران تاثیری دیگر نداشته است. اینکه دانش سرزمینی ایران برپایه موهومات و خرافات شکل گرفته و دیروز و امروز شاهد دانش و علم اثرگرا در جامعه ایران نبوده‌ایم، فقط و فقط ریشه در رفتار فرهنگی و قالب سرزمینی ایران دارد. یعنی اینکه ایران زمین در زمینه راستی آزمایی فرهنگ دانشی خود در چاله فرهنگ سرزمینی خود گرفتار بوده است. بدان معنا که فرهنگ سرزمینی و نوع تفکر ایران زمین نتوانسته است، پارادایم اندیشوی و الگوهای زیستی مناسبی را برپا سازد. در این حالت است که تولید دانش به انحراف گراییده و بیشتر دانش تولیدی در این سرزمین ماهیت ساخت اجتماعی و یا اصلاح اجتماعی نداشته است. بر همین مبنا است که با قاطعیت می‌توان بیان داشت که سرزمین ما و فرهیختگان تاریخ ایران زمین نتوانسته‌اند دانشی سودمند را تولید کنند. لذا امروز نیز شاهد آن هستیم که علم نوگرا و تحول ساز در جامعه ما جایی ندارد و پیوسته علم را از دیگران است که کرایه و یا کپی برداری می‌کنیم. نتیجه آنکه بی‌تردید ایران زمین در دو زمینه بسیار مهم، تولید فرهنگ غنی و رهایی بخش و تولید دانش و علم توسعه گرا و تمدن ساز، شکست خورده است. این موضوع یک حقیقت و واقعیت انکار ناپذیر است. چراکه فرهنگ امروزی و دانش و علم این دوران ما مبین و تاییدگر همین گفتار است.

رابطه دانش و علم (تکنولوژی)

از آن جهت که عنصر دانش پیش نیاز الزاماتی برای بروز علم در بسترهای عمل در هر جامعه می‌باشد و پدیده علم نیز همجوشی مستحکمی با دانش ذهنی افراد همان جامعه دارد؛ لذا می‌توان گفت که دانش موجود در هر بوم، ماهیتا سرمایه اصلی هویت نمایش علم و تکنولوژی بستری مردم همان بوم و اقلیم می‌باشد. و بر این مبنا لازم می‌نماید در چند جمله کوتاه به تفاوت‌های دانش و علم اشاره شود و با این تعاریف، کمک شایانی به موضوع طبقه بندی دانش علم‌گرا ارایه شود. دانش با معنای knowledge و علم با معنای science در زبان انگلیسی مفاهیم تقریباً متفاوتی را متبادر می‌نمایند. دانش در

این مفهوم، ریشه در دانستن انسانی دارد و همانی است که از فرایندهای کارکردی قوای فاهمه انسانی ساطع می‌گردد. فرد دانا و هوشمند نوعی از دانش و فرد عامی، نوعی دیگر از دانش را ارایه می‌نماید. یعنی دقیقا بر مبنای دانستن فردی است که دانش تولید می‌گردد. بنابراین پرواضح است که دانش چیزی است که مبنای ذهنی در هر فرد داشته و انسان نیز بر مبنای فهم و شعور شخصی خودش است که تراوشات مغزی خویش را فراورش دورنی و برسازای بیرونی می‌نماید. در این معنا دانش مجموعه‌ای از اطلاعات ساختاریافته و مفهوم پذیرشده معنا می‌گردد که ذهن هر فرد آدمی با بهره‌مندی از هوش و شعور شخصی خویش، آن اطلاعات و داده‌ها را بارورسازی نظری می‌نماید. و علم نیز در ادامه فرایند دانش‌زایی رخ داده و هرگاه که دانش هویت تکنولوژیک^۵ پیدا کند و قابلیت عمل‌گرایی از آن پدیدار شود، علم نامیده می‌شود.

البته دانش مفهومی تک شاخه‌ای ندارد و در حوزه‌های متعددی مانند فلسفه، متافیزیک، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناسی، اخلاق‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناختی، روان‌شناختی و غیره نمود داشته و در همین راستا است که ذهن انسان‌ها تفسیرها، تبیین‌ها و استنتاجات متفاوت و گوناگونی را در موضوعات و مقولات مختلف بازتاب می‌نماید. پس هر چه سازه‌های تراوشی و انعکاسی ذهن آدمی خوانش بیشتری با استدلال و منطق عقلانی داشته باشند، بالطبع دانش فردی مفیدتر و قابلیت بهتری خواهد داشت و هرچه ذهن فردی بدتر کار کند، پس مسلما دانش تولدی نیز بی‌ارزش خواهد بود. و مسلما بدین طریق است که ذهن کارآمد در کانال‌های آگاهی و دانایی، دست به تراوش و پالایش استنتاجی زده و سازه‌های ذهنی متعددی را می‌سازد. و اینکه این سازه‌های تولیدی کارآمد می‌باشند یا خیر، مبحثی مجزا است. به صورتی دیگر می‌توان گفت که دانش اصالتا مجموعه‌ای از اطلاعات ساختار یافته و فراوری شده می‌باشد که از ذهن فعال فاعل برخاسته می‌گردد و این دانش ذاتا هویت تراوش سازه‌ای از ذهن را دارد. بر این اساس چون دانش انعکاس و تراوش ذهن است، لذا قاعدتا ذات «صحت‌گونگی و راستی و درستی» مطلق نیز ندارد. لذا در این راستا است که در کل همه دانش‌ها نمی‌توانند ماهیت ساخت و اصلاح برای جامعه انسانی داشته باشند. این موضوع بدان معنا است که اگر چه بسیاری از امور دانشی رویکرد ساخت‌گرایی انسانی - اجتماعی دارند و ذاتا ماهیت سازندگی عنصری دارند، اما یقینا برخی از امور دانشی در جامعه ماهیت نفع‌رسانی و انتفاع اجتماعی نداشته و نقش‌های متفاوتی همچون تخریب، انحراف و یا جمود را در پایانه‌های جامعه جلوه‌گر می‌سازند. البته لازم به ذکر است که شاید در نزد برخی افراد، عنصر دانش ذاتا و مطلقا سالم‌گرا محسوب گردد و دانش را مفید اجتماعی قلمداد کنند، اما به واقع همه گونه دانش ماهیت نیک‌سازی و درست‌نمایی ندارند و دانشی را می‌توان مفید و سالم تلقی نمود که بتواند ماهیت بالندگی ساخت‌گرایانه داشته باشد و در مفاهیم ساخت‌سازانه در همه عرصه‌های جامعه دخالت موثر و موکد داشته باشد.

۵- تکنولوژی، مفهومی از کلان فراگردی با افعال خردمندانه، هوشمندانه و مستدل است که با ترکیب و همجوشی عناصری همچون، منابع مالی، انسانی، فیزیکی؛ تئوری‌های ذهنی؛ فرایندهای عملی؛ ساختاربندی اصولی، مفهوم‌گذاری کنش‌ها؛ برنامه‌بندی گام‌ها و خلاقیت و دانایی در پوشش عملیاتی همپوش و همگرا، بستری از هدف‌گذاری نتیجه‌گرا را راهبری و تنظیم می‌گرداند.

اما علم بمانند دانش نیست و به حسب ظاهر، علم ماهیتا جایگاه مفهومی همسا با دانش ندارد و نمی‌توان دانش و علم را در یک معنا و مفهوم قرار داد. از نگاه کاربردی، دانش ماهیتا راستی و درستی ایجاد نمی‌کند. اما علم ذاتا راست سازی و ساخت سازی می‌نماید. زیرا که علم بد و وخیم نداریم. اما بسیاری دانش‌هایی که بیماری فکری- اجتماعی ایجاد می‌کنند و یقینا نیز محل مبانی اجتماعی تلقی می‌گردند. بدین طریق علم سازه‌ای است که وجود حسی کارسازانه و ساخت گرایانه دارد. مگر آنکه علم را به بسترهای ناسالم فکری احاله دهیم. عبدالکریم سروش علم را به دانستنی‌هایی اطلاق می‌نماید که بر تجربه مستقیم حسی مبتنی باشند (۱۳۶۱، ۱۲).

بدان صورت که تجربه و عمل تکرار پذیر باشند و تابع قانون علی قرار گیرند. صاحب نظران در حوزه‌های مبانی علوم، علم را مفروض در مشخصات زیر قلمداد می‌کنند:

- ۱- نظام یافته و دارای نظم و ترتیب باشد
- ۲- قابلیت اثبات، استدلال و قطعیت داشته باشد
- ۳- عاری از ارزش گذاری و قضاوت‌های شخصی باشد
- ۴- از تناسب و معادلات علی، منطقی و خردگرایانه پیروی نماید

با توجه به تعاریف فوق از علم، نتیجه حاصل است که علم اساسا اصالت عینی، واقعی، اثباتی، استدلالی دارد و مفهومی برای برآورده نمودن نیازها و الزامات زندگی را در چارچوب ترکیب واری منظم شده برقرار خود دارد. بر این اساس چون علم ذاتا ابزاری مهندسی شده است و با ساختار تکنولوژیک درون ماهیتی خود، برای تجهیز و آراستگی نظام اجتماعی- انسانی موثر می‌افند، لذا قاعدتا هویت «ساخت» داشته و در ساخت، اصلاح و تغییر لایه لایه‌های جامعه دخالت و دلالت اثر بخش مفید گونه دارد. با این مفهوم که علم با وجود در اختیار داشتن ماهیت تکنولوژیک در نظام ساخت، خودش نیز پدیده‌ای است که تکنولوژی‌های مختلف زیستی را ایجاد می‌نماید. البته تکنولوژی‌های مورد بحث در این زمینه، فقط و فقط هویت فنی و صنعتی ندارند و تکنولوژی در این مفهوم و معنا، ماهیتی همه‌گیر و همه‌گونه، حتی در امور مطالعاتی پدیده‌های اجتماعی- انسانی نیز دارا است. زیرا که بر مبنای تعریف «تکنولوژی» که کلیه منابع، فرایندها، روش‌ها و عملیات را برای بکارگیری تجهیزات، اطلاعات در تبدیل داده‌ها به ستاده‌ها دربر می‌گیرد، لذا علم یک نظام ساختار یافته تکنولوژیک می‌باشد که در ساخت و پدیداری ضروریات و الزامات زیست بشری موثر می‌باشد و در ذات هویتی خود راهبری، سامان‌سازی و کارامدی را دنبال می‌نماید. با این حساب با قاطعیت می‌توان گفت که برخلاف دانش که در همه حال به طور قطعی و جدی ماهیت راست‌گونی و مطلوبیت‌سازی ندارد، ولی علم ماهیت وجودی ساخت سازانه مطلوبیت‌گرا داشته و در سوگیری و خط‌دهی جامعه نقش و ردی موثر و نفع سازانه دارد. با این تعریف، علم همان کاربستی و کاربردی کردن دانش مفید و سازنده است.

رابطه مفهومی علم با هنر و صنعت

با آنکه گفته شد، دانش پیش نیاز علم است و علم به عنوان سرمایه یک کشور دقیقاً در راستای دانش کیفی موجود در همان جامعه پیدایش و ترویج می‌یابد. بدین سان مسلم است که تنها علم این ماهیت را دارا نبوده و دانش نیز در ماهیت پیش نیاز هر گونه تحرک درون اجتماعی، بار تمامی امور الگوسازی و مفهوم‌نمایی جامعه را در دست دارد. لذا با این وصف است که عنصر دانش هویت حرکت رشد و توسعه نمادی هر جامعه را دارا می‌گردد. بر این اساس کلیه رویکردهای سیاسی، اقتصادی، هنری، نظامی و همه و همه در اختیار بستر دانشی جامعه هستند و جامعه دانش مدار می‌تواند به توسعه همه جانبه و رشد ابعادی در همه حوزه‌ها دست پیدا کند. بدین لحاظ بهتر است که دانش و علم در این ماهیات و نقش‌های خود، از درون جامعه و بر مبنای هویت‌های درون ساختاری جامعه برخاسته گردند و دانش و علم موجود در هر جامعه، ساختار مفهومی و قالبی برگرفته از مزیت‌ها و قابلیت‌های درونی همان بوم را دارا باشند. یعنی دانش و علمی که پیوند مستقیمی با ظرفیت‌ها و نشانه‌های مزیتی و تمایزی همان جامعه و بوم داشته باشند. بدان مفهوم که دانش را چنان بومی برقرار سازیم که بتواند نقش راهگشایی را برای تمامی امور زیستی همان جامعه و بوم بازی نماید. البته این سخن مغایر با پذیرش دانش غیربومی و وارداتی نیست. بلکه دانشی بدربخور و سودمند است که بتواند برای همان بوم و جامعه منفعت و مطلوبیت ایجاد کند. و دانش بومی بهترین عاملی است تا اینکه علم بومی را زایش نماید. دانشی که بر مبنای شناخت واقعی و ژرف از جامعه خودی دست آید، بی‌تردید در رفع کاستی‌ها و کمبودها نیز موثر بوده و ارزش آفرینی زیادی برپا می‌کند.

بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران، علم و هنر را در برخی ابعاد رویکردی، یکسان قلمداد می‌کنند و فرد هنرمند را صنعت‌مند نیز می‌دانند. البته این موضوع در عصرهای گذشته بیشتر نمود داشت و به جهت محدودیت در ذات تکنولوژی زمان‌های قدیم، افراد جامعه توانمندی تحرک و مهارت در بسیاری از امور اجتماعی را دارا بودند. و در این حالت یک فرد یا یک گروه توانایی کار در حوزه‌های مختلف مانند ساخت و ساز ساختمانی، سنگ‌تراشی، پیکرتراشی، نقش‌نگاری، آهنگری، ساخت قلعه، ساخت برج و باروهای نظامی و خندق و غیره را در خود ایجاد می‌کردند و هنر و صنعت و علم را در یکپارچگی عمل خود هم‌تراز و هم‌ساز می‌ساختند. این افراد و فرقه‌های متخصص و هنرمند، مهارت‌های حرفه‌ای و امتیازات خاص خود را در هر شرایط حفظ می‌کردند و به سختی و تحت شرایط ویژه بود که مهارت تخصصی و هنری خود را به دیگران منتقل می‌نمودند. آنهم در بیشتر مواقع برای یاددهی به فرزندان و شاگردان خاص خود بود. تا آنکه هنر و صنعت خانوادگی - گروهی به هرز نرود و منافع آن کماکان در دایره خصوصی پابرجا بماند. برای نمونه فرقه فراماسونری بر مبنای همین پروسه تجمیعی عناصر «هنر - صنعت - علم» در یک کانال هم‌گرا و یکپارچه، ماسون‌های (سازندگان) مختلف را در تشکیلاتی

کدینگ شده، انحصاری و مخفی جمع‌آوری می‌نمودند و ماسون‌ها را در لژهای مختلف قرار می‌دادند^۶. این موضوع بیشتر بدان جهت بود که تخصص و حرفه مهارتی ارزش زیادی داشت و افراد دست به هر کاری می‌زدند تا با مخفی‌کاری سازمان یافته، خم و چم کار خود را حفظ نمایند. این رویه در مدت زمان طولانی، اسبابی شد تا گروه‌های مختلف بامهارت از بنایان و متخصصان، لایه‌های تشکیلاتی مخفی و انحصاری ایجاد کنند و هنر و صنعت فردی را در همه زمینه‌ها پنهان نمایند. تا اینکه کسب و کار ایشان تضمین شود و از دسترس رقبا خارج و مصون بماند. این انحصار هنر و صنعت در بیشتر هنگامه‌ها ماندگاری در خانواده یا قوم داشت و صرفاً در راستای کار تشکیلاتی بود که در بزنگاه‌های لازم مهارت خود را به دیگران منتقل می‌نمودند. این موضوع از گذشته‌های دور مبین نقش حایز اهمیت و پر اثر علم و صنعت در ساخت تمدن و ساختارهای شبکه زیست در هر قلمروی اجتماعی بوده است. و اینکه بدانیم عنصر علم همیشه رافع نیازهای بشری بوده و به واقع از روز ازل، علم ابزاری برای ساخت نظام زیست بشری در همه حوزه‌ها بوده است. طرح موضوع فوق بدان جهت است که نقش مزیتی علم و ساختارهای صنعت و هنر در تاریخ کلان تبیین گردد و تاکید شود که همیشه و در هر مکان، علم ماهیت ساخت‌گرایی داشته و در ساخت تمدن بشری نقشی بسزا و منحصر به فرد ایفا کرده است.

جایگاه انواع دانش‌ها و علوم در جامعه

بی‌شک نوع و کیفیت دانش و علم موجود در هر جامعه نشانه و عنصر متغیر عقب‌ماندگی و پیشرفت جامعه محسوب می‌گردند و با وجود دانش و علم نهادینه شده در جامعه است که عناصر رشد و ترقی، بسترهای جامعه را در می‌نوردد. تمامی جوامع بشری به انواع دانش‌ها نیاز بنیادی دارند و در نبود هر نوع از دانش، چرخ جامعه لنگ می‌زند. دانش و علم اساس ساخت تکنولوژی در همه عرصه‌ها هستند و تکنولوژی زیست بشری پیوند قطعی با نوع دانش و علم جوهری در جامعه دارند. و همینطور اساس رفاه اجتماعی ریشه در اندیشمندی دانشمندان هر بوم داشته و پیشرفت ابعادی در جوامع در گروی نوع دانش و علم برسازی شده در همان جامعه می‌باشد. هر چه دانش و علم ماهیت بومی داشته باشند و به حوزه ذهنی و فرهنگی جامعه مربوطه نزدیک‌تر باشند، به طبع پایه‌های رشد و توسعه تقویت شده و رفاه اجتماعی در شبکه زیست

۶- فراماسونری پدیده‌ای است که از دو کلمه free (آزاد) و mason (بنای ساختمانی و سنگ تراشی) تشکیل یافته و گفته می‌شود، در وهله اول به فرقه ایزیس (نام خدائی در مصر) مصر کهن برمی‌گردد که گروهی از بنایان و هنرمندان مصری و سایر ملل در آن گرد آمده و در کار ساختمان سازی‌های عظیم از جمله اهرام فراعنه دخالت داشتند. نظر دیگری مطرح است که این فرقه را به پانصد سال قبل از میلاد پیوند زده و اعتقاد بر این است که افراد با هر هنری که در زمینه ساخت و تزئین ابنیه داشتند، در محافلی به نام لژ مامن می‌گرفتند و در امور تخصصی خود به مشاوره و مذاکره می‌پرداختند. این گروه از افراد برای حفظ موقعیت و هنر خود در مقابل بدخواهان، مخالفان و رقبا، کم‌کم ساختارهای نظام یافته‌ای را برپا نمودند. گروه مذکور در گذر زمان با ورود افراد آزاد در هر رده، سازمانی مخوف با ساختار امنیتی منسجم با اهداف استعماری خاص طراحی نمودند و مبنای اولیه آن در نیمه اول قرن سیزدهم م. در کشور انگلستان شکل گرفت. فرقه ماسونی در بنیان و اصل شکل‌گیری خود، بازتابی از نیاز جامعه به هنروران صنعت گر در زمینه‌های ساخت بوده و این گروه فرقه گرا، مجمعی بوده که از افراد زبده و متخصصین علم در حوزه‌های مختلف ساخت و ساز تشکیل می‌شده است.

پراکنده می‌گردد. با آنکه دانشگاه‌ها و نهادهای تولید دانش و محیط پژوهش بومی، مبین نوع ساختار جامعه هستند. ولی با این حال مشاهده می‌شود که در بسیاری موارد علم و دانش فراگستر در سطح جامعه، توانایی تغییر در جوهره ساخت جامعه را ندارند و علم و دانش موجود در جامعه قوه ساخت‌سازی و پراکنش ظرفیت پیشرفت و توسعه در بسترهای نظام اجتماعی را دربر ندارند. ایران نیز در این حوزه در فقر بسر می‌برد و با آنکه جامعه دانشگاهی گسترده‌ای در ایران وجود دارد و نسل اجتماعی امروز ایران فرای خیلی دیگر از کشورها نیروی انسانی دانشگاهی دارد؛ اما به واقع این نسل نتوانسته در تواناسازی زیرساخت‌ها و لایه‌های تکنولوژیک نظام ایران توفیق بارزی داشته باشد. و متأسفانه باید گفت که نسل دانشگاهی در هرزروی زیستی بسر می‌برد. و حتی می‌توان گفت که این همه عامل انسانی ارزشمند که می‌توانند قوه تعالی کشور باشند، خودشان به عامل بازدارندگی مبدل شده‌اند. زیرا که همین توسعه و ازدیاد مدرک تحصیلی در بستر نظام ایران به هویت اشکال‌ساز تغییر یافته و کانال‌های کاذب و پیچیده بی‌حاصلی را نتیجه داده است.

باید دانست که صرف وجود عامل‌های انسانی دانش‌ساز (استاد و دانشجو) و یا نهادهای دانش پراکن (دانشگاه و پژوهشگاه) اساس سودمندی دانش و علم نیستند، بلکه نفوذ و رسوخ دانش و علم در لایه‌های نظر و عمل و در خمیره تناسبات گستره کار- زیست است که سامان‌سازی و آبادانی پویا و نتیجه‌گرا را حاصل می‌گردند. با آنکه متغیرهای گسترده‌ای از عامل‌های انسانی به همراه مدرک تحصیلی، بستر زیست و کار ایران را در نوردیده و پراکندگی انسان‌های مدرک دار در ایران بی‌بدیل و بی‌همتا می‌باشند. ولی در واقع نظام کار و زیست ایران هم‌نواپی و هم‌گرایی با افراد دانشگاهی مدرک‌دار را دارا نمی‌باشد و دانش نظری و علم عملیاتی اثربخش در بنیان کار- زیست جامعه کارگذاری نشده‌اند. در این وضعیت افراد تحصیل کرده و دانشجویان مدرک‌دار به سمتی و حوزه‌های جوهری کار و عمل به سمتی دیگر می‌روند. یعنی هیچ هماهنگی و هم‌گرایی مابین نیروی انسانی دانش ورز و تحرکات ساختاری جامعه برقرار نمی‌باشد. یعنی قشر تحصیل کرده به سویی می‌رود؛ و جامعه به سویی دیگر می‌رود. این همان خلط مفاهیم و در هم ریختگی امروزین جامعه ایران می‌باشد. لذا نیازمندیم تا مفاهیم را روشن‌گری و تعریف نماییم، تا ضمن بروز کارآمدی در مدیریت اجتماعی، به سامان‌دهی نیز برسیم.

معادله دانش و قدرت سیاسی

جدای از آنکه دانش و علم نقش ارزنده‌ای در هر جامعه دارند و در ساخت نظام اجتماعی و پروسه زیست انسانی کمک شایانی می‌کنند، ولی از طرفی دیگر دانش در نقشی متضاد با جوهره واقعی خود، می‌تواند همچین نقشی کاذب یا حتی مخرب در جامعه داشته باشد. لذا باید در نظر داشت که دانش در پوشش این دو نقش خود، ماهیت‌های پارادوکس و دوگانه دارد. از قدیم حکومت‌ها و فرمانروایان همیشه بر این نظر بوده‌اند و کوشش داشته‌اند از دانش موجود در زمان خود استفاده کامل برند و با تکنولوژی ممتاز و برتر خویش، در جنگ‌ها و نبردهای بین ملت‌ها و حکومت‌ها پیروز باشند، لذا این موضوع غیرقابل کتمان است که دانش و علم رابطه‌ای گسست‌ناپذیر با قدرت در هر زمان و مکان داشته و قدرتمندان و حکومت مداران بهره‌مکفی و بایسته را از دانش و علم موجود در زمان خود برده‌اند. براین اساس برخی افراد دانش و قدرت را در یک

مفهوم و ترازو قرار می‌دهند و تفارقی بین این دو منظور نمی‌کنند. البته این برداشت بیشتر بدان جهت است که دانش با نقش تاریخی خود در اروپای قرون وسطی، شرحی تاریخ ساز و بستری از مبارزه با وهم، ابهام، جهل، خرافات و جزمیت را باعث شده و برای روشنگری خطی و نوزایی اندیشه نوسازگرا، دو عنصر جنگ و دانش یک تاریخ پیمایی همگرا و هم جهت را ایفا نموده‌اند. این قضیه هم بدان علت است که تاریخ نمی‌تواند از جنگ رهایی جوید یا قوانین بنیادین را کشف کند یا بر آن محدودیت‌هایی ایجاد کند. لذا درست به این دلیل است که خود جنگ پشتیبان این دانش می‌گردد و دانش سرزمینی را تعیین و مداومت می‌بخشد. دانش هرگز چیزی نیست جز سلاحی در جنگ یا نوعی آرایش تاکتیکی در این جنگ. . . (فوکو، باید از جامعه دفاع کرد ، ۲۳۷). از فوکو نقل است که می‌گوید؛ تزی را به من نسبت می‌دهند که «دانش قدرت است» یا «قدرت دانش است». من خنده‌ام می‌گیرد؛ چون دقیقاً مسئله من مطالعه رابطه بین این دو [عنصر] است. و اگر این دو یکی بودند؛ مطالعه رابطه بین آنها عبث می‌بود(همان، ۱۵).

انضباطسازی دانش در اروپا

اگرچه دانش و انضباط دانش قدمت دیرینه‌ای در اروپا داشته و این سرزمین حدود هزار سال است که از دانشگاه و رشته بندی دانشگاهی برخوردار است. ولی دراصل موضوع دانشگاه‌های قدیمی اروپا رشته‌گذاری و بخش‌بندی خیلی متغیری نداشتند و در چند رشته محدود فلسفه، نجوم، فیزیک، ریاضیات، الهیات، ادبیات، نقاشی، مجسمه‌سازی و دروس مذهبی تعیین می‌شدند. اما با گذار از قرون وسطی و حاصل‌گشت رنسانس که از بستر مبارزات مدنی با ارتجاع دینی اتفاق افتاد، رشته‌های دانشگاهی و تمایلات مشتاقانه برای کسب دانش و علم بسیار افزایش یافت. اصلاح دینی عرصه‌ای بود تا از چند رشته محدود دانشگاهی خارج شوند و دانشگاه‌ها و کالج‌ها وسعت بسزایی پیدا کنند. در این میان نیز دانشگاه‌ها و مدارس فراوانی زیادی یافتند و مدرسین زیادی جذب کالج‌های مختلف شدند. حتی بسیاری از کرسی‌های دانشگاهی به دروس ضددینی و ضدمذهبی قالب تعلق گرفتند و انقلاب نگرشی را در اروپا ایجاد کردند. میشل فوکو زادگاه دانش تحول یافته تاریخی را محفل ارتجاع اشرافی در اوایل قرن هجده دانسته و اعتقاد دارد که این دانش انباشتی در محفل‌های انحصاری، ضمن انضباطسازی فرایندی در باطن رشته‌های مختلف، راه نوسازی را خود را از میانه‌های همین قرن باز کرده و در قرن نوزدهم ادامه داده است.

در این بستر تاریخ سازانه که اروپا را به بسترهای جدید و مدرن سرش می‌داد، دیدیم که چگونه دانش به ابزاری برای اتصال قرون تاریک و جهل، به افق‌های نوین توسعه و رشد همه جانبه در تاریخ کلان شد. در این راه‌واره دانش‌گرایی در اروپا، علوم آکادمیک توانستند ارتقاء و پیشروی قابل توجهی را بر دوش انقلاب صنعتی شروع شده از قرون پانزده و شانزده بیاندازند و سیر استعمارگری اروپا را دوچندان نمایند. در این رهگذر، دانش‌ها و علوم تکنیکی زیادی پای بر عرصه وجود گذاشتند. قدرت سیاسی تاریخ ساز اروپا و آمریکا، برای آنکه دانش و علوم تکنیکی را به سودمندی همه سویه برسانند و

ابزاری را برای نیازهای خود و دنیای جدید تولید گردانند، اقدام به انضباط‌سازی دانش‌ها و علوم زدند. در این راستا فوکو اعتقاد دارد؛ «نخست با ماهیت متکثر، چند ریختی، چندگانه و متفرق دانش‌هایی سر و کار داریم که از نظر مناطق جغرافیایی، اندازه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و غیره از هم متمایز می‌شوند» (همان، ۲۴۴). او در ادامه عملکرد دانش در این بستر را چهل‌تکه^۷ تصور کرده و دانش‌ها را در این حالت دشمن هم می‌شمارد. فوکو برای پرتاب تصورات نادرست و ذهنیات باطل از دانش، این فراگرد نظم‌سازی دانش‌ها را در چارچوبی چهار مرحله‌ای قرار می‌دهد. گزینش، بهنجارسازی، پایگان‌بندی و تمرکز چهار وهله از انقیاد دانش‌ها در نظام و انضباط بودند. و در این سامانه تنظیم‌سازی و منظم کردن دانش‌ها است که امروز دانشگاه‌های معتبر جهانی محلی برای تخصیص رشته‌های دانشی مورد نیاز جامعه جهانی گشته‌اند و دانش‌ها و علوم الگومندشده در نظام یکپارچه و همگرا، تکنولوژی‌ها، تجهیزات و الزامات مدرنیزاسیون را برای برقراری سعادت اجتماعی و انتفاع همگانی به ارمغان آورده‌اند.

امروز هیچ محدودیت و ممنوعیتی در راه ایجاد رشته‌های گوناگون دانشگاهی در میان نیست. امروز دنیای دانش و پژوهش در راستای نیازهای عصر حاضر است که دست به دانش‌سازی زده و علوم ضروری را تولید می‌نماید. هرچند در گذشته نه چندان دور، دین مسیحیت و کلیسای پاپی اجازه خودنمایی را از بسیاری از دانش‌ها و رشته‌های آموزشی گرفته بودند. اما در دنیای کنونی دانشگاه‌ها و کالج‌ها اجازه دخالت را از دین مداران گرفته‌اند و کلیسا و پاپ مسیحیت اجازه دخالت و دلالت در هیچ حوزه دانشی را ندارند. این موضوع نیز بدین دلیل است که نیازهای آموزشی به خوبی برطرف می‌گردند و بر مبنای نیازهای جوامع نیز دانش و علوم مختلف پی‌ریزی می‌شوند. این دانش‌ها و علوم هیچ چارچوب محدودیت شده ندارند و «دقیقا در موازات الزامات و نیازهای اجتماعی» چینش می‌گردند. لذا می‌بینیم با نظم و انضباط ایجاد در حوزه‌های دانشگاهی و پژوهشی، بسترهای پیشرفت و ترقی اجتماعی به نیکی پهناور گردیده و علم در گذار آتشین و بی‌پروای خود همه مرزها را می‌شکند و کمال و تعالی جامعه بشری با شدت و حدت تمام روی به سوی آینده دارد.

وضعیت دانش و علم در ایران

هر چند همانند تمامی ملل دنیا، ما ایرانیان نیز بر اهمیت و نقش سازنده دانش و علم در جامعه واقف می‌باشیم؛ ولی به هر روی در این مورد نیز پای در راه صواب نداریم و در بیراهه گام گذاشته‌ایم (یعنی دقیقا همان مفهوم «جامعه در جهتی؛ و تحصیل گران در جهتی دیگر» است). و شوربختانه آنکه در این وادی کماکان بر خطاروی پافشاری می‌کنیم. در ایران امروز در تمامی حوزه‌های نظری و عملی، شاهد حضور دانش و رویکردهای دانش‌نگارانه می‌باشیم. و ضمن اینکه در کلیه بسترهای دانشگاهی و تحقیقاتی، مفاهیم دانش و علم گسترده شده‌اند، که حتی این مفاهیم به دیگر حوزه‌ها نیز رسوخ یافته و همه امور زیستی را بانمایه‌های علم و دانش گره زده‌ایم. به صورتی که هیچ نهاد و پایگاه دولتی و خصوصی را بدون

7-Patchwork

آویختگی به آرایه های علم و دانش یافت نمی‌کنیم و همه نهادهای اجتماعی - حکومتی برنامه‌های کارکردی خود را دانش مدارانه و علم‌گرایانه معرفی می‌کنند. البته شاید در نگاه اول چنین بنمایاند و در نگاه کلی به جامعه چنین نظری مستفاد گردد. ولی واقعا چنین معادله‌ای در کشور حاکم نیست. یعنی در واقع با وجود پراکنش گسترده نهادهای دانشگاهی (دانشگاه های دولتی - پیام نور - دانشگاه آزاد - دانشگاه‌های جامع علمی کاربردی و غیره و غیره) و نسلی که اکثریت قاطع آن از مدارک تحصیلی لیسانس و بالاتر از لیسانس بهره می‌برند، قطعاً و الزاماً باید این نسل، دانش نهادی و درجه اعتباری جامعه را ارتقاء داده باشند و این نسل سراسر دانشمند و فرهیخته، فناوری دانش مدار را به کلیه عرصه‌های تکنیکی نظام کشوری وارد کرده باشند. اما اصلاً چنین حاصل جمعی در هیچ عرصه‌ای مشاهده نمی‌گردد. اگر نگاهی واقع بینانه و بدون تعصب به بسترهای میدانی جامعه داشته باشیم و لایه‌ها و سطوح جامعه را به طور علمی واکاوی و مطالعه کنیم؛ قطعاً مقوله دانش‌گرایی را خواهیم یافت. در هیچ نهادی از صنایع سنگین و سبک؛ تولید و خدمات؛ زمینه کسب و کار؛ بخش‌های مختلف دولتی - حاکمیتی؛ نهادهای آموزشی همه مقطعی؛ سازمان‌های مدنی و غیره هیچ ردپایی از این گسترش دانش و علم و بالندگی اجتماعی پیدا نمی‌کنیم. چه اگر چنین نبود و به واقع دانش پویا و سازنده و نهایتاً علم ساخت‌گرا در جامعه ایران پا گرفته و نهادینه شده بودند، پس نباید آثار آن به خوبی و روشنی هویدا و آشکار می‌بودند. با بررسی و تحلیل میدانی بر جامعه ایران در چند صدۀ اخیر، به این نتیجه می‌رسیم که دانش در ایران دو رویکر خطا را می‌پیماید:

۱- اصرار بر سیاست‌های باری به هرجهت، موقعیتی و کوتاه مدت

۲- سیاست زدگی و تلفیق دانش و علم با انگاره‌های ایدئولوژیک

معنای دو کلان سیاست و کلان استراتژی در میهن ما در این است که مفهوم واقعی دانش سودمند را گم کرده‌ایم و در واقع مدت‌های مدید است که با دانش غیرسودمند زندگی می‌کنیم. در اصل این دو خطاراهه مختص امروز نیستند و قرن‌های متمادی است که ایران گرفتار این گونه راه‌روی می‌باشد. به همین جهت است که هنوز به اصلاح سازی و تحول‌گرایی لازم نرسیده‌ایم و علم ایرانی در سرزمین ایران وجود نمی‌یابد. این راه‌واره ایرانیان دقیقاً در بستر خطا قرار دارد و مشخصاً چنانچه بر این انگاراراهه‌ها مصر باشیم و کماکان بسترهای علم میدانی جامعه را به آن دو سمت هدایت نماییم، به یقین آب در هاون کوبیدن است و به نتیجه ساخت‌گرا نخواهیم رسید. هر چند تک رگه‌ها و اندک جوشش در حوزه‌های علوم انرژی هسته‌ای، فناوری نظامی، سلول‌های بنیادی و . . . را عین حصول به نهادینه‌سازی دانش و علم بومی بدانیم و این حوزه‌ها را کافی بدانیم. ولی به واقع با وجود این رخدادهای عادی در روتین تاریخی، علم و دانش هویتی به میدان جامعه رسوخ نکرده و نمی‌توان این جامعه را ماهیتاً دانش مدار و علم‌واره قلمداد نمود. زیرا که این تک رگه‌ها اصلاً برنامه‌مند و مدیریت شده نیستند. شوربختانه باید گفت و الزاماً باید بپذیریم که هیچ جامعه بشری با نمونه‌های رگ‌برگی، تک‌رعدی و تحرکات تک فردی و گونه‌های موردی از دانش و علم متمایز، جامعه دانش‌ورز و علم‌گرا نامیده نمی‌گردد. برای اثبات نظر خودم مبنی بر نبود مفاهیم دانش‌سالاری و علم نهادی در ایران؛ به بازگویی مواردی از آسیب‌ها و عارضه‌های نقش‌نگاری شده در جامعه ایران اشارتی کوتاه می‌شود.

عارضه‌های حوزه علم و دانش در ایران

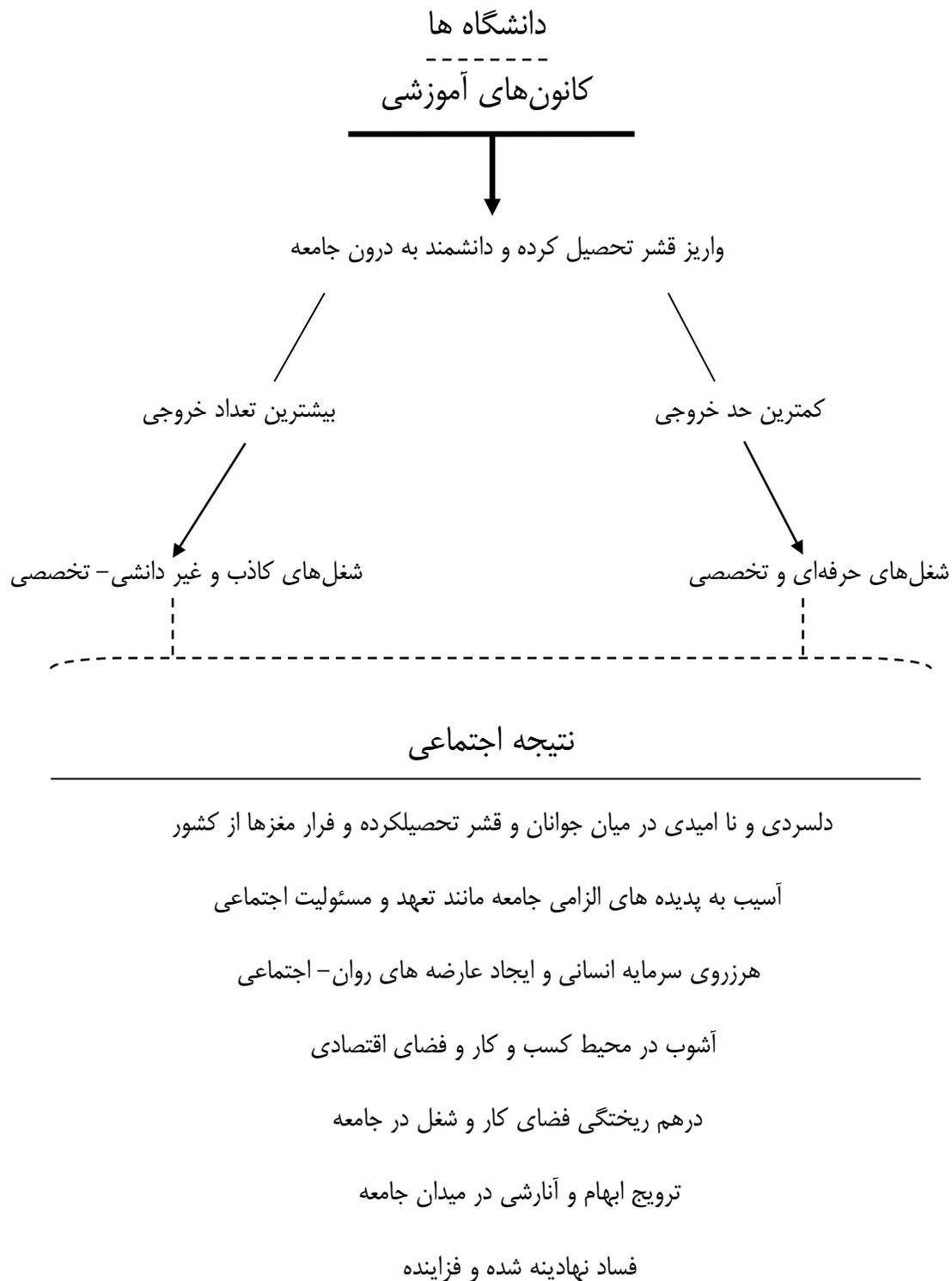
به جهت جهش جمعیتی در کشور و افزایش پرشدت جمعیت نسل جوان در طول چهار دهه اخیر، بی وقفه شاهد آن بوده‌ایم که برای جذب همین نسل جوان مستعد و بیکار به دانشگاه‌ها، برنامه دانشگاه‌سازی در جای‌جای کشور اوج بی‌حدی گرفته است. دانشگاه‌ها ضمن اینکه مامن خوبی برای مشغول شدن نسل جوان می‌باشند، بلکه فرصت غیرمنتظره‌ای برای سودجویی و کسب درآمد نیز گردیده‌اند. لذا می‌بینیم که دولت نگاه ویژه‌ای به مقوله دانشگاه‌سازی نشان داده و در یک بستر فرصت‌طلبی بیهوده، دست هر فرد و نهادی را برای ایجاد دانشگاه بازگذاشته است. لذا از آنجاییکه هر برنامه و هر فعالیت کشوری در چهاردهه پس از انقلاب معمولاً بدون انجام اقدامات کارشناسی و بررسی نیازسنجی صورت پذیرفته، دو فعالیت مهم دانشگاه‌سازی و مشغول نمودن درصد بسیار بالایی از قشر جوان و عده کثیری از دیگر نسل‌ها در تنوع دانشگاهی، سیاست‌های مطلقاً نامناسبی برای جامعه بوده‌اند و همچنین نتایج بسیار نامطلوبی را برجا گذاشته‌اند. پس مشاهده می‌کنیم با این عمل ناسنجیده و نادرست و دانشجو‌سازی فله‌ای، فراوانی دانشجو در کل کشور غیر معمول گردیده و بدتر آنکه در پس گذشت چند نسل، قشر تحصیل کرده جامعه بیش از حد نیاز و مرسوم رشد نموده و با مازاد دانشجوی مدرک در دست مواجه می‌باشیم. در اصل سیاست دانشگاه‌سازی بجای خلق و تولید دانش سودمند و اثربخش، به ناسودمندی اجتماعی منتج شده و اسبابی برای کسب درآمد و سودجویی بخش بزرگی از دولت و کارگزاران چسبیده به حکومت و دولت گردیده است. اینک پرسش مهم اینست که بازخورد و نتیجه این برنامه و سیاست بزرگ در کشور چه بوده است؟ آیا با وجود این همه دانشجوی مدرک به دست، در واقعیت عینی هم دانش و علم حقیقی و لازم به درون جامعه ریخته شده است؟ آیا این همه قسم دانشگاه و این همه دانشجو توانسته‌اند اندک تحول بنیادی را در جامعه ایجاد کنند؟ میلیون‌ها جوان تحصیل کرده در دانشگاه به چه کار و شغلی مشغول می‌باشند؟! آیا بیشترین حد از آنان جذب شغل‌های مسافرخشی، کارمندی و کارگری دون‌پایه و دیگر کارهای کاذب و بیهوده نگردیده‌اند؟

در حال حاضر دانش آکادمیک کشوری از دو بعد رویکردی خیلی شاخص و معنادار برخوردار است. دانش در حوزه‌های فنی-صنعتی جایگاه رفیعی در میدان جامعه پیدا کرده و به خوبی از جانب دستگاه حاکمیت پذیرفته شده است. ولی دانش در حوزه‌های انسانی-اجتماعی چنین مقبولیتی نداشته و برخی از وجوه و مولفه‌های دانشی که به ویژه از غرب وارد شده‌اند، به شدت در معرض قضاوت نادرست قرار گرفته و از منظر تصمیم‌گیری سیاست‌سازان منکوب هستند. قضاوت در خصوص این نوع دانش به صورتی است که اجازه راهیابی به بسترهای کار و عمل میدانی در جامعه پیدا نمی‌کند. یعنی هرچند که این آموزه‌ها ماهیت درس دارند و به عنوان دروس دانشگاهی پذیرفته شده‌اند و در سرتاسر نهادهای آموزشی یاددهی می‌گردند، ولی به جد حاکمیت سیاسی نگاه مانوس و باورپذیری به این آرایه‌های آکادمیک جهانشمول ندارد و با رد مفاهیم آنان و ممنوع نمودن ورود این نوع از دانش به بسترهای فعالیتی و کاربردی در کلان میدان جامعه، اجازه حضور دانش با مصادیق غیردینی را نمی‌دهد. این موضوع هم بدان جهت است که مسئولین سیاسی-نهادی به دلیل باورهای عقیدتی-دینی باور به

پذیرش هر نوع دانش ندارند و شالوده‌گرایی دانشی خاص را قبول می‌کنند. بدین جهت است که دانش در معنی اخص خود، وجه سودمندی پیدا نکرده و در برخی موارد خود دانش و یا کاربری دانش، به عارضه تبدیل شده و با آسیب‌های فرایندی بسترهای اجتماع ایران را می‌تراشد.

- فارغ از شعارهای پرسر و صدا در جامعه، به هیچ عنوان دانش و علم در حوزه‌های نهادی کشور جاسازی نشده و نمی‌توان بستری برای خودنمایی دانش‌وران و علم‌کاران مشاهده نمود.
- در هیچ سطحی از بوم ایران، نهادگذاری ساختار یافته از علوم و دانش در زمینه‌های انسانی- اجتماعی مشاهده نمی‌گردد. در این وضعیت است که دانش در مفاهیم مبهم و بدون نقش ساخت‌گرا، بیهوده پیمایی می‌کند.
- هر چند منابع مالی و فیزیکی عظیمی در حوزه‌های دانش و پژوهش هزینه می‌گردد، اما در واقعیت عینی و ملموس، دانش و پژوهش هیچ نفوذی در بسترهای عمل ندارند و فقط در حد شعار است که به تحقیق و مطالعه بها داده می‌گردد.
- علیرغم فعالیت‌های چشمگیر در باب تولید مقاله (خارجی- داخلی)، اما به یقین در خلق و تولید دانش مفید و اثر بخش در جامعه خیلی ضعیف می‌باشیم. یعنی پدیده‌های دانش نظری، منتج به خلق پدیده‌های علمی نمی‌گردند.
- با وجودی که در وجه مقاله‌نویسی از جایگاه خوبی بهره‌مندیم، اما مقاله‌های دانشگاهی و پژوهشی، بیشتر برداشت موضوعی و تکراری یا مطالعات میدانی و مروری بوده و مقالات نظری یا عملی با رویکرد تبیینی و تفسیری بسیار بسیار کم می‌باشند. حال آنکه تحقیق و پژوهش در یک فرایند خطی «موضوع پنداری- بررسی و کنکاش- شناسایی و کشف- تحلیل و تعبیر- درک و فهم- استدلال و استنتاج- تبیین و تفسیر» به نتیجه سودمند و اثربخش می‌رسد. ولی به واقع با وضعیت فعلی حوزه‌های پژوهش و تحقیق در ایران، کمک شایانی برای بهبود بسترهای عملی- علمی ایجاد نمی‌گردد.
- شوربختانه اکثر جوانان تحصیل کرده در دانشگاه‌ها، جای مشخص و معینی در جایگاه نهادی دانش و علم کشوری ندارند و پست‌های تخصصی- حرفه‌ای به درستی تقسیم نمی‌شوند. لذا بیشتر فارغ شدگان از تحصیل به کارهای کاذب و غیرتخصصی روی می‌آورند. رانندگی در آژانس مسافربری و تاکسی، کسب و کار ناسالم و کارهای غیر تخصصی از این جمله شغل‌های کاذب بشمار می‌روند. با وجود این رخداد اجتماعی، این نتیجه مفهومی حاصل شده که تحصیل و درس خواندن ارزشی ندارند و هر چه پارتی و پول بیشتر، شغل بهتر. یعنی ضرب‌المثل «دوغ و دوشاب فرقی ندارند» حاکمیت میدانی پیدا کرده است.
- دهه‌های متمادی است که شاهد فرار مغزها از کشور هستیم و تاکنون هیچ راهکاری کارساز نشده است.
- دانش و علوم انسانی- اجتماعی که در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کشور آموزش داده می‌گردند، مغایرت جدی با نگرش حاکمیتی دارند. لذا ضمن اینکه بسیاری از منابع مالی و منابع انسانی کشور هرز می‌روند و هیچ نتیجه‌ای دربر ندارند، حتی این اقدامات به دامن زدن بی‌نظمی در وضعیت دانش و علم کشور، کمک فاحشی می‌کنند.

- با آنکه در حوزه‌های فنی- مهندسی برای خلق تکنیک و سازه‌های صنعتی پرتلاش هستیم. اما برعکس آن در حوزه‌های «تکنیک اداره و تکنولوژی مدیریتی» هیچ کوششی صورت نمی‌گیرد.
- به یقین حلقه مفقوده و عنصر بنیادی در فراگرد جانمایی دانش و علم در کشور، همان نبود انگارراهه مدیریتی در تمامی بسترهای کلان تحرکی مدیریت اجتماعی- حکومتی می‌باشد.
- اگرچه در تصمیم‌ریزی کوتاه مدت برای موضوعات جزءگرا کوشا بوده و گرفتار شده‌ایم، ولی در برنامه‌ریزی و تکنیک‌سازی بلندمدت و کلان‌گرا بسیار مشکل داریم.
- هر چند متن جامعه مملو از افراد تحصیل کرده و دانش آموخته دانشگاه می‌باشد، اما به واقع فرهنگ دانشگاهی و فرهنگ تاریخی دانش‌مدار به جامعه رسوخ نکرده و گفتمان کنشی(گفتاری و رفتاری) این گونه از مردم، فاصله معنا داری با سبک و سیاق حرمت‌گذاری اجتماعی دارد.
- گفتمان جنگ و حق طلبی نمی‌توانند همبستر مناسبی برای الگوهای دانش و علم ساخت‌گرا باشند.
- الگوهای علمی- دانشی وارداتی نمی‌تواند قوه صددرصدی برای تحرکات اجتماعی ایجاد کند. لذا لازم است الگوهای وارداتی بومی‌سازی گردند.
- دانش و علم هیچ محدودیتی ندارند. بنابراین کانالیزه و تئوریزه کردن دانش و علم، ضمن اینکه ماهیت سودمندی دانش و علم را لوٹ می‌کنند، که حتی باعث نقش ابهام و منحرفانه دانش و علم می‌گردند.



شکل ۱: ترسیم نمودار آسیب های نقش با معیار حضور مبهم دانش (در جامعه ایران)

سامان‌بندی دانش‌ها برای گذار به علم ساخت‌گرا

بیان شد که پدیده دانش ماهیتاً انواع و اقسام گوناگونی داشته و دانش‌های موجود در هستی، حوزه بندی‌های متنوعی دارند. هرچند حوزه‌های دانش «انسانی - اجتماعی» و در کنار آن حوزه‌های «طبیعی - صنعتی» دامنه‌های وسیعی را دارا می‌باشند و جوهره و قلمرو دانش و علم را بسیار گسترده گردانده‌اند و گیتی و زندگی بشری را در چنگال خود گرفته‌اند، ولی با این حال عموماً علم را همان دانش مادی گرایانه تعبیر و تاویل می‌نمایند. یعنی در واقع بسیاری از عوام و خواص دانش را همانند علم اصالتاً مقوله مادی - طبیعی می‌دانند. اما یقیناً این تفکر و اندیشه صحیح و بجا نبوده؛ و نه دانش فقط همان علم مادی گرایانه است و نه علم در دامنه صرفاً طبیعی - مادی‌گونی خلاصه می‌گردد. بدین سان علم با ماهیت اصیل خود، به همه حوزه‌ها (انسانی - اجتماعی - مادی یا طبیعی) راه می‌یابد و فراگیری فراخی دارد. پس به راستی در این تعریف، علم دست ابزار و مستمسکی برای حصول‌آوری و جانمایی دانش‌های ذهنی در بستر جامعه و زیست است. و در این راستا هر چه شالوده دانش در خط سیر سودمندی و انتفاع اجتماعی بروز نماید و هر چه دانش انسانی هم‌جهتی و هم‌تایی بیشتری با منافع انسانی داشته باشد و جامعه را به سمت مطلوبیت و سعادت احاله نماید، پس علم حاصله از این دانش، در تامین جامعه آرمانی و انسانی برنده‌تر و کارسازتر می‌باشد. مفهوم این گفتار این است که، هر چه دانش بشری در جهت منافع مردمی و پدram جامعه انسانی قرار گیرد، قاعدتاً راستی‌آزمایی شایسته‌تری را ترسیم می‌نماید و دانش و علم در ماهیت واقعی و اصیل خود است که اثرگذاری و نشانه موثر بر جا می‌گذارند. اما باید به خاطر داشت که این مفاهیم راست پیمایی و نیک‌اثری دانش و علم، در بسترهای بی‌نظمی و تصادفی و ذوق فردی در مدیریت‌های دلبخواهانه حاصل نمی‌گردند و مسلماً در حاصل جمع فرایندهایی از مدیریت اصولی و استدلالی است که امکان‌یابی آنان مسجل می‌گردد. و در این راه مدیریتِ مدیرانه مدیران کلان رتبه است که راستی‌آزمایی عناصر بستری جامعه را به درستی و سلامتی رهنمون و راهبری نموده و هویت مطلوبیت نشان داده می‌گردد. البته لازم به ذکر است که مدیریت پایگان‌بندی دانش‌ها مفهومی برای هزینه‌زایی با تعبیه سازمان و تشکیلات مجزا نمی‌باشد، بلکه مفهومی درونی در حوزه نگرش و عمل مدیریت کلان حاکمیتی - دولتی داشته و این رخداد پیش‌نیازی برای آراستن دانش و علم ساخت‌گرا در پوشش مدیریت اجتماعی ساخت‌گرا و پدram برای گسیل جامعه ایران به آینده روشن است. به همین اساس اعتقاد راسخ دارم که جوهره دانش واقعی به درون مایه علم مدیریت ایرانی نفوذ نیافته و دلیل اساسی و جوهری وضعیت امروزین ایران، نبود سلسله مراتب دانش‌نگاری و انضباط علوم و دانش‌ها در بسترهای عملیاتی نظام جامعه ایران است. در وضعیت فعلی جایگاه علم و دانش در جامعه مبهم هستند و دانش‌ها به صورتی جایگاه بندی و کلاسه بندی نشده‌اند که علم ساخت‌گرا به درون جامعه سرش یابد. حال که بایستگاه و نقش دانش و علم در جامعه مشخص می‌باشد و نقش دانش نشان‌دار در تولید علم جهت‌دهنده به توسعه و رشد بی‌بدیل و جدی می‌باشد، بر این مبنا ناگزیر است که رابطه دانش و علم و همچنین نقش پیش‌درامدی هر کدام و در نهایت نقش بندی واضح یا پایگان‌نمایی دانش‌ها به درستی تبیین گردد. و ساختار جامعه دانش مدار برای تولید علم موثر ترسیم شود.

دو وجه علمی دانش

هر چند نمی‌توان به طور رسمی و هدف‌گذار، تعداد موارد دانشی موجود در جامعه را بر شمرد، ولی به طور تقریبی و تخمینی همه حوزه‌های زیستی، ارتباطی مناسب با نوعی از دانش خاص دارند. ولی با این حال دانش‌های شناخته شده نزد انسان در دو وجه کلان است که علمی و عملیاتی می‌شوند. یکی دانش‌های مربوط به حوزه‌های انسانی-اجتماعی می‌باشد، که محیطی برای تشریح، تحلیل، مذاقه و بررسی در باب شناسایی کارکردهای موجود انسانی در جامعه و کارآمد نمودن جامعه برای زیست مناسب و مطلوب و همچنین رابطه بین انسان و جامعه را ایجاد می‌نماید. شق دوم دانش‌های مربوط به مهندسی ماده و پدیده‌های عینی و محسوسی در جامعه است. این نوع دانش‌ها مربوط به شناخت و بررسی بسترهای واقعی و ملموس جامعه بشری می‌باشند و بر وقوف، احاطه، تسلط و دست‌یابی به بسترهای زیست نظر دارند.

دانش اجتماعی- انسانی(ذهنیت‌گرایی): این گونه دانش‌ها، از اولین انواع دانش در حوزه‌های مطالعه و بررسی آدمی بوده‌اند. بشر نخستین در نخستین گام برای شناخت پیرامون و کشف مجهولات به عناصر متافیزیکی پناه برده و برای همه چیز حکمت جبری و دلیل غیرمادی می‌پروراند. دامنه این نوع دانش‌ها بیشتر به حوزه‌های تبیینی و تفسیری انسانی مربوط است و آدمی برای تبیین خود و محیط و رابطه‌اش با محیط، دست به تبیین زده و دانش‌هایی از نوع فلسفه، منطق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق، مردم‌شناختی، انسان‌شناسی، بوم‌شناختی، مدیریت، ارتباطات و تعاملات و خیلی چیزهای دیگر را به منصفه ظهور رسانده است. ظاهراً این نوع از دانش‌ها رابطه مستقیمی بین ذهن و فضای پیرامون دارند و رشته‌های دانشی زیادی از این رابطه و تعامل انسان-انسان و انسان-محیط خارج شده است. چون این نوع دانش‌ها ویژگی تفسیری دارند و انسان در مورد اموری خاص تفسیرسازی می‌کند، بنابر این دانش‌های ذهنی ثابت و قطعیت پیوسته و متداوم نداشته و امکان تغییر آنان همیشه متصور و ممکن است.

دانش فنی- مهندسی(عینیت‌گرایی): اگر چه دانش ذهنی، اساس اولیه دانش مفروض شده و آدمی در وهله اول با ذهن خود بوده که کارکرد فردی خود را تکاپو و مطرح نموده است؛ ولی به طور قطع و یقین مجهولات هستی و رجحان و چیرگی بشر بر محیط، الزامی بایسته بوده و بشر در این راستا کوشش و تلاش زیادی نموده است. بر همین مبنا می‌توان گفت که دانش مادی- طبیعی(عینی) نیز اهمیتی همسا با نوع غیر مادی(ذهنی) داشته و بشر برای زیست خود و بهتر زندگی کردن، الزام داشته که محیط را در اختیار خود بگیرد و بر آن تسلط یابد. پس این نوع از دانش در مورد رابطه انسان-محیط، انحصاراً برای گذاردن نیرو بر محیط و فضای پیرامون بوده است. ساخت ابزار و تکنولوژی، از این نوع دانش برخاسته و آدمی از روز نخست به دنبال کاوش و کشف و اختراع وسیله و دست‌افزار در جهت زیست بهتر بوده است. دانش‌های صنعتی، عنصر شناسی، فیزیک، منابع طبیعی، زمین‌شناختی، آسمان‌شناسی، جانور شناسی، تولید، ساخت و ساز، نیازهای ابزاری و خیلی دیگر از دانش‌های مادی‌گرا یا طبیعی، در این وجه قرار می‌گیرند. البته ذکر این نکته لازم است که

ایقان به دسته بندی و قطع بندی فوق صد در صدی و مطلق نیست و ضمن اینکه برخی دانش ها حالت دوگانه دارند، بسیاری دیگر از دانش ها هستند که حالت مابینی و حد وسط داشته و در هر دو وجه بروزنمایی دارند. ریاضیات و هندسه در این قطع قرار می گیرند و دخالت در هر دو حوزه رویکردی دارند.

به هر روی با اینکه دانش غیرمادی یا غیرطبیعی تفسیری است، ولی دانش مادی - طبیعی تفسیری نیست و عینیت و ظهور قطعی دارد. این نوع دانش تداوم و ماندگاری قاعده‌ای داشته و چون قوانین و قاعده‌های اثباتی در ورای آن است، لذا در حالت معمولی و عادی ماندگاری همیشگی دارند و تغییر پذیر نیستند. این دو وجه از دانش، پیوندی متصل و ناگسستگی با افراد دارند. بدین معنا که این انسان‌ها هستند که دانش‌ها را خلق و ارائه می‌نمایند. هم دانش درحوزه های عینی - مادی و هم دانش در حوزه های ذهنی - غیر مادی، وابستگی مستقیم به «نوع تفکر و نوع بینش» انسانی دارند. همانطور که علوم و دانش‌های غیرمادی در حوزه‌های اجتماع و انسان بسته به نوع تفسیر آدمی هستند و هر نوع از انسان تفکر و تفسیر مخصوص به خود دارد، در بعد دانش‌های مادی - طبیعی که اثبات شده و قطعیت نیز دارند، همین قاعده تا اندازه‌ای جاری است. یعنی با اینکه دانش و علوم شیمی و فیزیک یا ستاره شناختی ثابت و بدون تغییر هستند، ولی انسان‌ها نیز درک و برداشت های متفاوت از این مقولات داشته و هر بوم و مردمی، ساختارهای علمی متفاوت و گوناگونی را در بسترهای زیست خود طراحی و ترسیم می‌کنند. بدین مفهوم که بهره از قوانین علمی و دانش‌های فنی - مهندسی نیز بستگی مفرط به نوع تفکر و تشخیص آنان دارد. در این حالت ساخت تکنولوژی و ابزار و وسائل نیز در گروهی نوع دانش و نوع تفکر آدمیان است. مفهوم پیوند و وابستگی نوع دانش به نوع انسان، به این شکل است که با توجه به نوع تفکر و بینشی که انسان به هستی و زندگی دارد، قاعدتا بر همان اساس و مبنا زندگی می‌کند. برای روشن شدن موضوع اشاره می‌شود که انسان‌های تکنوکرات تفکر و نگرشی خاص به زندگی دارند؛ و افراد سنتی اندیشه و دیدگاه دیگری دارند. انسان‌های مذهبی به صورتی و افراد بی دین و مادی‌گرا به صورت و وجه دیگری زندگی را تبیین می‌کنند. یعنی با اینکه این افراد در یک زمان زندگی می‌کنند، ولی بهره‌گیری و استفاده از تکنولوژی نزد آنان متفاوت است و نگاه به ابزار زیست در نزد آنان بسیار گونه‌گون می‌باشد. این نوع نگاه به زندگی و نوع تبیین هستی، ریشه در بینش و نگرش افراد دارد و افراد نیز به همان صورت زندگی خویش را سامان سازی و پایه ریزی می‌کنند. اینک که مشخص شد نگاه به زندگی در گروهی نوع اندیشه فرد است، پس دانش‌سازی افراد نیز متغیر بوده و علم زندگی نیز وابسته به نوع دانش فردی است. تمامی قسم‌بندی‌ها و اختلافات در نوع زندگی مردم در بوم‌های مختلف و همچنین تفاوت‌های موجود در کشورهای مختلف، بستگی محتوم به نوع نگاه مردم همان بوم به زندگی، زیست و وجود دارد. با این حساب مردم در کشورهای مختلف، بر مبنای نوع دانش تدوینی و نوع و کیفیت علم و تکنولوژی برسازی شده خود است که کشور و بوم خود را می‌سازند. چون مقصود ما جامعه ایران و کشور خودمان است، به ناچار مبحث را به بستر جامعه ایران ریخته و بررسی و مطالعه را به مدیریت دانش در ایران اختصاص می‌دهد.

در دیگر مباحث و مقالات نویسنده، به کرات گفته شده که نگاه مدیریتی در کشور ما معمولاً تک بعدی و یک راهه است. یعنی اینکه مدیران ما در تصورات و پندارهای همیشگی خود، مدیریت را صرفاً در لایه بعدهای تحت تصرف مدیریتی خود

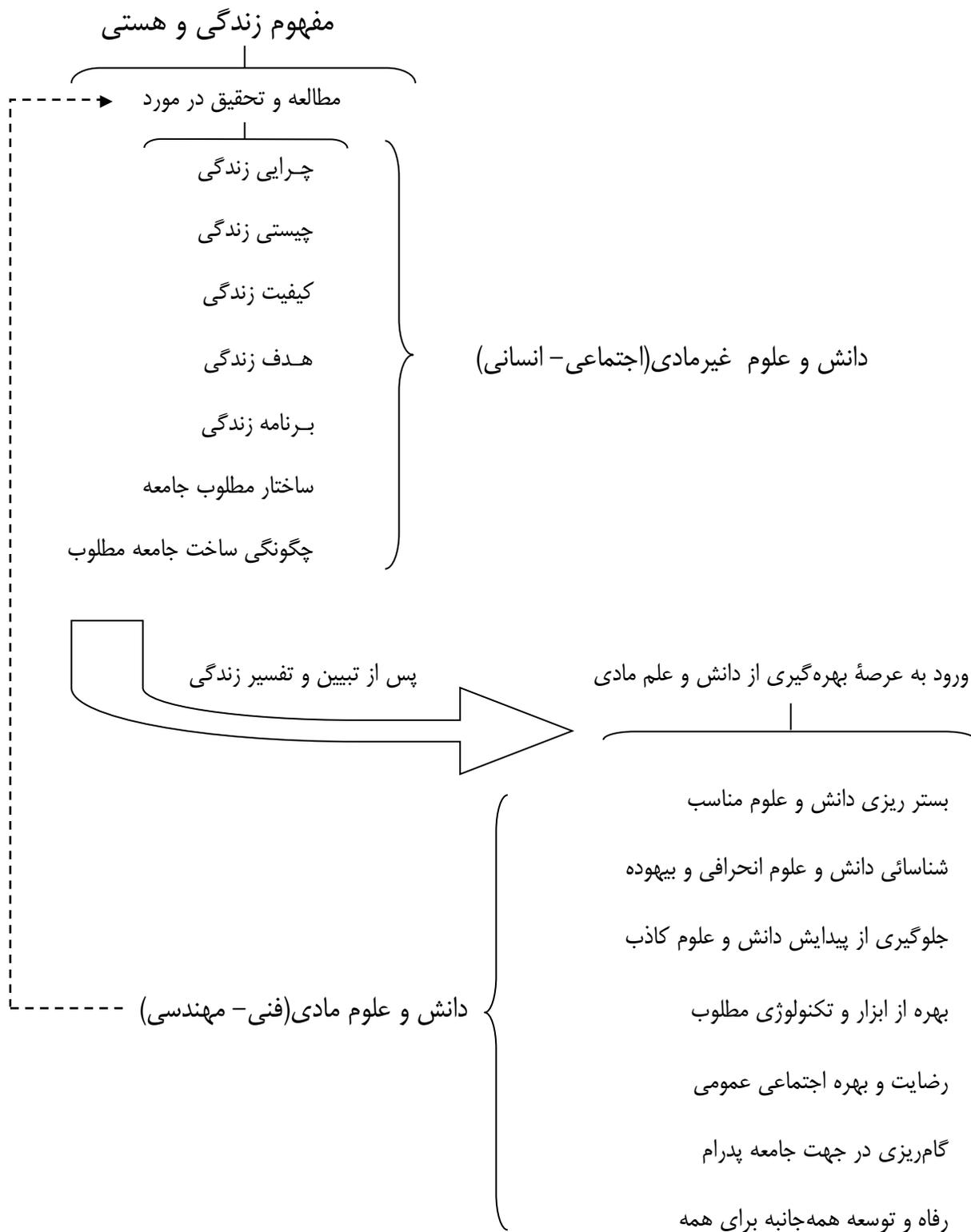
می‌بینند و از نگاه کلان به دیگر بسترها دور می‌باشند. نگرش عرفی در جامعه مدیریتی ایران، هم‌اوردی یکپارچه و زنجیروارگی پدیده‌ها را درک نمی‌کند و هر مدیر فقط و فقط در اندیشه حوزه مدیریت خود می‌باشد و بسترها را همبسته و هم‌پارچه نمی‌بیند. البته این شیوه عملکرد، در حوزه‌های مدیریتی جزء‌گرا بدون اشکال می‌باشد و مدیران باید در فکر رفع و رجوع حیطه کار خود باشند. اما مدیریت دولتی - عمومی در کشور، که باید نگاه کلان به جامعه داشته باشد و بسترهای جامعه را یکپارچه و همساز ببیند، باز هم گرفتار در تک بینی و یک وجهی دیدن است. یعنی هر مقوله و هر قضیه را جدا از دیگر امور و قضایا دیده و در حل مسئله و مسائل، «دقیقا موردی» یعنی مورد به مورد عمل می‌کند و توجهی به زنجیره بودن پدیده‌ها نکرده و پدیده‌ها را مستقل از هم مطالعه و «حل مسئله» می‌نماید. و از آن جهت که نویسنده به دفعات مطرح نموده که کلیه پدیده‌های اجتماعی وابستگی به هم دارند و بر هم اثرگذارند، لذا تک بینی پدیده‌ها و تبیین حل مسئله تک به تک جوابگو نبوده و مشکلات اجتماعی را حل نمی‌گرداند. این همان رویدادی است که کرارا در جامعه ما اتفاق می‌افتد و مدیران کلان‌گرا از حل مسائل عاجز می‌مانند. بنابراین در این راستا باید توجه داشته باشیم که الزام داریم، دانش و علوم مورد نیاز را طوری طبقه بندی و جایگاه نگاری نماییم، که ضمن حمایت جامعه، سیر نیک‌سازی را به جامعه تحمیل نماید.

بر خلاف نظر بسیاری از متفکران و مدیران حکومتی - دولتی در ایران، که دانش و علوم مادی و فنی - مهندسی را واجب دانسته و این دانش و علوم را نجات بخش تصور می‌کنند؛ اما نویسنده معتقد است که التفات به دانش و علوم اجتماعی - انسانی بسیار الزامی و حائز اهمیت است. تا زمانی که تفکر مردم و نوع نگاه مردم به زندگی اصلاح نشود و مردم «مقصود زندگی» را درک نکنند، پس مسلماً توانمندی تولید دانش و علوم «جامعه ساخت» را نداشته و دانش و علوم بی‌فایده را اصرار می‌کنند. تا وقتی که مردم آشنا و آگاه به قواعد و اصول اساسی نظام اجتماعی سالم و مطلوب نباشند و تا وقتی که مردم یک بوم نگرش اصلاح‌گرایانه و تحول‌گرا به بسترهای زیست خود نداشته باشند، پس به طور قطع و یقین قابلیت‌های سازندگی نداشته و اصولاً نمی‌دانند که چه می‌خواهند تا بر آن اساس عمل کنند. یعنی تا هنگامی که مفهوم زندگی مبهم است و درک مناسبی از زندگی در دست نیست؛ هنجارها و عرف‌های زیست مطلوب نامشخص می‌باشند و منظور و مقصود و اهداف زیست روشن نیستند. و وقتی که مردم قاعده‌های جامعه مطلوب را نمی‌شناسند؛ و کلاً نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ پس چگونه می‌توانند دست به کوشش و تلاش بزنند. یعنی چه می‌خواهند؟! به دنبال چه هستند؟! آیا در این صورت و در این وضعیت، حرکت و مفاهیم جامعه مبهم و کور نمی‌باشند؟ آیا حرکت‌های کور، بی‌جهت و بی‌هدف، می‌توانند به راستی و درستی منتج گردند؟ آیا در این حالت جامعه نیک برپا می‌گردد؟! تمامی مطالب بالا مصداق شناخت و درک زندگی خوب؛ کیفیت ارزشمند زندگی؛ هدف زندگی؛ راه‌های رسیدن به جامعه مطلوب و... همگی در حوزه‌های دانشی و علمی انسانی -

۸ - یک قاعده کلی در فرهنگ زیست ما ایرانیان جاری و برقرار است که «معمولاً می‌دانیم که چه نمی‌خواهیم، اما نمی‌دانیم چه می‌خواهیم». و شوربختانه این مقوله موضوعی بحران ساز در نظام اداره و تحول در کشور ما بوده و در طول هزاره اخیر مشکلات عدیده بستری در کشور ما، همانا نبود پارادایم «چه می‌خواهیم» بوده است. به همین جهت است که در هر تغییر در بسترهای کشوری و پس از تغییر در نظام سیاسی، مجدداً گرفتار معضلات قبلی می‌گردیم. و شوربختانه «فرهنگ نامطلوب» از سر ما دست بر نمی‌دارد.

اجتماعی درک و تفسیر می‌گردند. و کلا مفهوم زندگی در دامن این نوع از دانش (دانش های انسانی - اجتماعی) مبرهن و مشخص می‌گردد. بنابراین از دیدگاه نویسنده؛ اول باید مفاهیم چرایی هستی و زندگی، چیستی آدمی و هستی او و سرانجام مقصود و هدف زیست آشکار و روشن شوند، تا بتوان با استفاده از علوم و فنون تکنولوژیک دانش و علوم مادی، زندگی مورد نظر و مورد نیاز را بسترچینی و ساختارسازی نمود. بدین مفهوم که تا هنگامی ما در معرفت شناختی زندگی در بهره از دانش و علوم انسانی - اجتماعی به راست‌آزمایی و درست‌پنداری نرسیم و درک و فهم درستی از علت و دلیل زندگی نیابیم، به طور قطعی و مسلم نمی‌توانیم با بهره از دانش و علوم مادی (فنی - صنعتی) ابزار و تکنولوژی زیستی را برای کاربرستی روش‌های مطلوب و کارساز به خوبی آراسته و چیشش نماییم. و دقیقا در این برهه است که مسلما زندگی راه مطلوب را پیدا نمی‌کند و جامعه به بی‌راهه و کج‌راهه می‌افتد.

علم دستاوردی از دانش و نظریه‌های عملی‌گرا و پراگماتیسم در حوزه‌های بستری زیست است. علم پدیده‌ای حاصل گرد از دانش ارزش‌مدار و ساخت‌گرا با قابلیت کاربردی شدن از قوه ذهنی پویا و رشدگرای بشر دانا است که قابلیت و ظرفیت‌های عمل و کنش‌های عملکردی و کارکردی عناصر حاضر در دامنه خود را هدایت و تنظیم می‌نماید. دانایی همان قوه قابلیت‌دار توانمند برای ظهور و ترکیب هم‌رسانی دانش‌ها و اطلاعات موجود در ذهن است. و بر این مبنا است که نوع علم برگرفته از دانش، ماهیت ساختارزایی و راهبر‌نمایی متناسب و متجانس را برانگیخته می‌نماید.



شکل: ۲ مفهوم نقش و مرتبه علوم مختلف در جامعه دانشی

راهبردهای اصلاح نقش دانش در ایران

البته این موضوع که دانش به درستی شناخته نشده و دانش به خوبی ترویج نمی‌گردد، تنها مشکل و مسئله فاحش در جامعه ایران نیست. زیرا که به غیر از دو مسئله چستی دانش و همینطور ترویج نامناسب دانش، مسائل و معضلات دیگری در حوزه دانش و علم داریم که قابل توجه و بررسی مطالعاتی می‌باشند. این نقیصه دقیقا و مشخصا درگروی زمینه کاربری دانش می‌باشد. زمینه‌ای که ما را به کج‌اندیشی و غلط رفتاری وادار نموده است. دراصل چون ما در موضوع شناخت و تشخیص دانش دچار خطاهای متعددی می‌باشیم، لذا مسلم است که در باب استفاده از دانش نیز به بیراهه می‌افتیم. دانش با مفهوم یک عنصر حیاتی و رهایی بخش که می‌تواند و حتما جوهره آن را دارد که جامعه را به درستی و میزان شده هدایت و تنظیم سازد، متاسفانه در کشور ما به خوبی جا نیفتاده و دانش از راه درست خود خارج شده است. ما در دو زمینه با اهمیت «ماهیت‌شناسی دانش و کاربری دانش» به درک درست و مطلوبی نرسیده‌ایم و شاهد آن هستیم که دانش در خطاروی ما گرفتار شده است. از آن روی که ما جامعه را ساخته‌ایم تا در دایره آن زندگی کنیم، پس بی‌دلیل نیست که هرچیزی را صرفا برای نفع جامعه بخواهیم. و مشخص است که نفع جامعه هم به توده مردمی همان جامعه برمی‌گردد و نفع جامعه به نفع مردمی تبدیل می‌شود. پس دانش در ماهیت اصیل خود، به شرطی به دربخور است که سودمندی اجتماعی ایجاد کند و برای جامعه مفید واقع شود. شاید عده‌ای بخواهند این معادله را نادرست بخوانند و شک را به آن وارد کنند. لذا مثلا دانش کیهانی خارج از جو زمین را به میان بکشند که نفعی ندارد. ولی پرواضح است که دانش در دو حوزه مهم کیهان شناسی یا هستی شناسی، ضمن اینکه به موضوعات شناخت پیدایش هستی و غایت هستی که موضوعاتی مهم در هر جامعه انسانی هستند، می‌پردازد. بلکه ازطرف دیگر نیاز اساسی و بایسته برای جامعه جهانی می‌باشند و هرساله منابع مالی زیادی در این راه هزینه می‌گردد. پس بازهم نفع جامعه با این دانش مرتبط است. با این ترتیب به این اصل مهم و بدون تغییر می‌رسیم که همه چیز باید برای انسان و جامعه انسانی باشند. اگر برای جامعه مفید باشد، پس خودش هم مفید است. درغیر این صورت «اصلا به درد نمی‌خورد و عنصر غیر لازم» به شمار می‌آید.

با این وصف و پذیرش اینکه دانش باید سودمندی اجتماعی داشته باشد و در غیراین صورت مازاد و زایل است، این نکته نیز ضروری است که بدانیم دانش سودمند، انتفاع و مفیدی را به همه اجناب جامعه منتقل می‌نماید. این موضوع در کشورهای پیشرفته و رو به رشد مصداق کاملی دارد. حال که دانش بر دیگر اضلاع جامعه و پدیده‌های جامعه دخالت و اثر دارد، پس از دیگر عناصر جامعه نیز اثرپذیری نسبی نیز دارد. لذا همانگونه که بارها بیان شده^۹، هیچ یک از پدیده‌های اجتماعی را نباید از دیگر پدیده‌ها جدا تصور نمود. و باید درنظر داشت که تمامی پدیده‌های یک اجتماع مانند حلقه‌های یک زنجیر به هم متصل می‌باشند. و همانطور که یک زنجیر بدون اتصال حلقه‌ها زنجیر نامیده نمی‌گردد، بلکه جامعه نیز بدون وابستگی پدیده‌ها،

۹ - منظور از این بیان، شرح مفصل و متعدد موضوع زنجیروارگی پدیده‌های اجتماعی در دیگر نوشته‌ها و کتب مربوط به نویسنه می‌باشد.

معنای جامعه (جمع شدگی) نمی‌دهد. پس با این وصف کلیه امور یک جامعه نیز با یکدیگر اتصال و پیوند دارند و نمی‌توان یک جامعه را بدون تاثیرگذاری پدیده‌ها برهم، تصور نمود. بدین مفهوم که براین مبنا همهٔ امور در نظام کشوری، چسبندگی و وابستگی حتمی و قطعی دارند و باید همه امور در یک کشور را یکپارچه و همپوش نگاه کرد. مدیریت در یک جامعه نیز همین مصداق را دارد و باید همه جامعه را یکگونه و همگام و هماهنگ مدیریت نمود. بدین لحاظ پایهٔ مفهوم نهاد-شخص رئیس جمهوری بر همین تعریف قرار دارد و شخص رییس جمهور اصل و مبنایی است که یک جامعه را هم‌گرا و همگام ببیند و همه امور را در کانالی یکپارچه و خاص راهبری نماید.

این موضوع در زمینه پدیده دانش و مدیریت دانش اجتماعی همین منوال را داراست و مدیریت دانش نیز تک بعدی نیست و در یک کانال اجتماعی در همبازی با دیگر امور قرار دارد. با این نظر، ضمن اینکه همه دانش‌ها در همکناری با دیگر دانش-ها منظور می‌گردند، که همچنین مدیریت دانش نیز در همگامی با دیگر سازمان‌های جامعه عینیت می‌یابد و همکاری تمامی بسترهای مدیریت کشور را می‌طلبد. در این راستا چون دستیابی به راهکرد اصلی اصلاح بسترهای دانشی، همراستایی همه مدیریت‌های جزءگرا در مدیریت کلان حکومتی را ضروری می‌نماید، لذا برآن است که باید نقشه راهی مناسب و محکم پیاده نمود. نقشه‌ای که به‌واقع یک مدیریت منضبط و متوازن باشد. مدیریتی که تقسیم‌بندی دانش‌ها را درموازات با دیگر پدیده‌ها در جامعه ببیند و تولید و خلق دانش‌ها را با «نیازها و الزامات» جامعه هماهنگ و سازگار نماید. بخش‌بندی دانش و علوم در بسته‌های متفاوت و مختلف نیز به همین علت وابسته است. و لذا می‌بینیم که امروز قاطبه دانش‌ها در دانشگاه‌ها تقسیم‌بندی شده‌اند و با اندک تلاش می‌توان دانش‌های مادی- غیرمادی را در کشور نظم بخشی بهتر نمود و ساختار انضباطی لازمه را در علوم دانشگاهی و تحقیقاتی برقرار نمود. البته این تنظیم سازی و انضباط دانش‌ها ریشه در نوع مدیریت کلان حاکمیتی داشته و اتصال محکمی به جای‌گیری دانش و علوم انسانی- اجتماعی در جامعه ما دارد. بر این مبنا در درجه اول لازم است بسترهای مدیریت کلان کشوری متحول و اصلاح گردند؛ تا در این صورت نظم و انضباط به دیگر بسترها از جمله انضباط دانش‌ها و علوم راه یابد. بنابر این یکی از اولویت‌های اساسی در دانش‌شناختی و کاربری دانش، برقراری انضباط و تنظیم‌گری در پایانه‌بندی و استفاده از دو نوع دانش مادی و غیرمادی مورد بحث در این نوشته می‌باشد. البته این تعیین نقش و جایگاه، مفهوم درجه‌بندی و رتبه‌بندی سلسله مراتبی را نمی‌رساند، بلکه رسم‌نگاری تعیین موقعیت و نقش اجتماعی آنان است. در این رسامی وضعیت و موقعیت است که بین دانش‌ها خط‌کشی تمایز صورت می‌گیرد و نقش ضروری هرکدام از دانش‌ها به خوبی تبیین و تحلیل می‌گردد. در این اصلاح‌راهه، لازم است بین دو نوع دانش و علم با رویکرد اجتماعی- انسانی و رویکرد فنی- صنعتی افتراق مناسب صورت گیرد و مفاهیم نقش و جایگاه دانش‌ها و علوم مختلف خلط نگردند. دانش‌های حوزه اجتماع و انسان به بودن و شدن انسان و جامعه اشاره دارند و دانش-های مادی- صنعتی نیز ابزار و متد این شدن را راهیابی و نگارش می‌کنند. پس هر کدام جایگاه خود را دارند و هیچ رابطه برتری و ارجحیتی در بین آنان نیست و لازم است هر کدام را در جایگاه و مرتبه خود دید. بر اساس مفاهیم فوق، اگر ندانیم مفهوم هستی و زندگی چیست و یا اینکه ندانیم چه می‌خواهیم و هدف و مقصد و مقصود چیست، به طبع چپش اسباب و

وسایل این حصول نیز مبهم گردیده و ساخت تکنولوژی مناسب و مطلوب نیز به خطاراهه می‌افتد. اینکه بسیاری از امور زندگی بشریت در پرده ابهام قرار دارند و انسان امروزی مشکلات معتناهی دارد، فقط ریشه در نوع بینش و نگرش او به هستی و زندگی می‌باشد. اگر فلسفه زیست را به خطا تعبیر و تفسیر کنیم، قاعدتا راه و سبک زندگی نیز در انحراف و کذب قرار می‌گیرد. اگر مفهوم چستی و چرایی زیست به روشنی و به خوبی تبیین و تاویل گردد، پس قطعاً چگونگی حرکت و راهپیمایش نیز روشن و واضح می‌گردد. به این ترتیب ما انسان‌ها به توسط دانش‌ها و علوم اجتماعی - انسانی، فلسفه زندگی را تصور و ترسیم می‌کنیم و با دانش‌ها و علوم مربوط به قلمروهای مادی - صنعتی راه و روش را پیدا و تصویر می‌نماییم. در تفسیر معنایی از این تقسیم‌بندی، دانش‌ها و علوم مربوط به حوزه‌های غیرمادی (اجتماعی - انسانی) حکم ریزش تفکر و اندیشه (تکنولوژی فکر و فرهنگ زیست) و همچنین نوع مادی (صنعتی - فنی) حکم چینش ابزار و وسیله (تکنولوژی زیست) را دارا هستند. این دو در کنار و همگرایی با هم است که مدیریت اجتماعی هر جامعه را تشکیل می‌دهند و خط هر جامعه را مشخص و معین می‌نمایند. و یقیناً در صورت نبود و یا نقص کارکردی هر کدام از این دو نوع دانش، نوع دیگر دانش نیز توفیقی نخواهد یافت و در راهکار جوهری خود به بن بست یا انحراف کشیده می‌گردد. با این وصف اگر در قلمرو دانش انسانی - اجتماعی دچار انحراف و ضعف گردیم، پس بی شک در حوزه ابزارسازی و ساخت تکنولوژی زیستی (دانش و علم فنی - صنعتی) نیز به راست‌گرایی و درستی نمی‌رسیم. و اگر در حوزه ساخت صنعت و تکنولوژی دچار خطا شویم، به درستی در مواضع تبیین انسان و اجتماع به بیراهه و اشتباه قدم خواهیم گذارد. افراد و جوامعی که خوب فکر می‌کنند، خوب هم عمل می‌کنند و افراد و جوامعی که بد عمل می‌کنند، بدیهی است که قطعاً و مسلماً بد فکر می‌کنند. براین اساس شاخص - های نظری - عملی ذیل در بهبود نقش راه‌کردی دانش در جامعه موثر و مفید خواهند بود.

۱- دانش‌ها و علوم موجود در سیاره زمین پیوستگی و پیوند محکم و سنگینی با تاریخ کلان دارند. دانش‌ها و علوم امروزین ضمن اینکه پهنه تاریخی و قدمت زمانی بسیار طولانی دارند، ولی به هر صورت تبیین‌گر چرایی و چستی و تفسیرگر چگونگی زیست بشری بوده و مربوط به زندگی امروز نیز هستند. بنابر این عدم توجه یا کم توجهی به آنها منطقی و عقلایی نیست. لذا در هر دوره زمانی و در هر مکان اجتماعی در کلان بستر تاریخ، باید دانش و علوم زیستی را که به سختی توسط نخبگان جهانی خلق شده‌اند پذیرفت و آنها را پاس داشت.

۲- همانطور که پدیده‌های اجتماعی در یک زنجیره به هم پیوسته به یکدیگر متصل هستند و در رابطه تعاملی بین آنها اثرگذاری و اثر پذیری مناسب جاری است، بنابر این علوم مختلف نیز بر هم اثر دارند و نیاید بستر دانشی و علمی موجود در جامعه را مجزا از هم درک نمود. یعنی اینکه در عرصه عملیات درون جامعه‌ای در هر حوزه و قلمرو، اتصال و چسبندگی علوم و دانش‌ها قطعیت دارد. برای مثال انسان که عامل به تولید علم و دانش است، خودش تابع علوم مختلفی از جمله روان‌شناسی، اخلاق شناختی، جامعه‌پذیری، مردم‌شناسی، فلسفه، هنر و تمامی دانش‌ها و علوم موجود در هستی بوده و لذا اگر هر انسان قابلیت لازم و متناسب را از نظر کالبدی و ذهنی نداشته باشد، مسلماً در تولید دانش و علم و هرگونه نیازهای اساسی زندگی در چالش و خطا گرفتار می‌شود.

- ۳- دانش مرسوم و موجود در جهان در پروسه تجربی - مطالعاتی بسیار طولانی (چند هزار ساله) بدست آمده است. پس همانطور که الگوهای دانشی در حوزه‌های فنی - صنعتی (مادی) را به راحتی پذیرفته‌ایم، لذا برمبنای منطق استدلالی باید الگوهای دانشی موجود در حوزه‌های اجتماعی - انسانی (غیرمادی) را نیز پذیرا باشیم و با سازگار نمودن دانش و علم روز با منطق بوم و اقلیم، دانش مداری و علم‌گرایی را در همه حوزه‌ها جاری نماییم.
- ۴- با اینکه اصالتاً از روز ازل پیدایش دانش‌ها تابع معادلات تصادفی و کور نبوده و دانش‌ها و علوم بر اساس نیازمندی‌های بستری جوامع بشری خلق و تولید گردیده‌اند، لذا امروز و خصوصاً در قرن بیست و یکم بهتر و لازم است که دانشمندان و اندیشمندان وطنی، کاوشی همه جانبه در بستر جامعه ایران انجام دهند و دانش‌ها و علوم را بر اساس نیازها، مزیت‌ها و الزامات بوم ایران تولید و طراحی نمایند. با این رخداد، ضمن اینکه گونه‌های دانش و علوم بر مبنای «نیاز بومی» تولید و تهیه می‌گردند و دانش و علم بومی‌گرایی می‌شوند، بلکه منابع ملی نیز هرز نمی‌روند و جامعه از همه نظر به سودمندی و انتفاع می‌رسد.
- ۵- با آنکه دانش‌های اثباتی (رویکرد مادی‌گرا) در بسیاری از حوزه‌ها مقبولیت سیاسی - حاکمیتی در داخل دارند، پس چرا در برابر دانش در حوزه‌های انسانی - اجتماعی تقابل و تعارض ایجاد می‌شود. به عنوان مثال با آنکه دانش در رشته‌های علمی مدیریت اجتماعی، حقوق اجتماعی، فرهنگ اجتماعی، اخلاق اجتماعی، پولوتیک سیاسی، دانش فلسفی، پارادایم هستی‌شناسی و خیلی دیگر از دانش‌های غیرمادی گرا در دانشگاه‌ها و مراجع تحقیقاتی کشوری تدریس، تحصیل و مطالعه پژوهشی می‌گردند و نقش مهمی در پایگاه دانش در کشور دارند. اما هیچ اعتمادی به این علوم و دانش آموختگان این رشته‌ها در کشور نیست.
- ۶- به جهت همین بی توجهی و نداشتن مقبولیت در نگرش رژیم سیاسی حاکمیتی برای این نوع علوم و دانش‌ها، ضمن اینکه این دانش آموختگان به بستر بسیط بی‌کاری سپرده می‌گردند، بلکه فرهنگ زیست که بر گرفته از وضعیت عادات و سنن تفکری در بستر جامعه است، در موقعیت ابهام و بی‌مفهومی قرار گرفته و نظم جامعه مختل می‌گردد. براین اساس تحکیم و ترویج دانش با مایه‌های علوم انسانی - اجتماعی در جامعه، می‌تواند خیلی مفید و اثربخشی در جامعه ایجاد کنند.
- ۷- علم و دانش هنگامی مفیدی و اثربخشی خود را نمایان می‌سازند، که دو وجه ساخت‌گرایی و تحول در اقتصاد را هدف‌گیری نمایند. شوربختانه دانش و علم در ایران این هدف‌پیمایی و نتیجه‌گرایی را ندارند و بر امور مصنوعی و غیر مفید کوشش می‌کنیم. و بازتاسف آنکه با اندک تحرک و توفیق رگه‌های جزیره‌ای (اقدامات موردی و گذرا)، دست به پایکوبی می‌زنیم.
- ۸- هر چند در حوزه‌های پژوهشی و تحقیقاتی توجه محسوس به دانش و علوم صنعتی - مادی می‌شود، اما با قاطعیت می‌توان گفت از پژوهش‌گری در مواضع انسانی - اجتماعی، خصوصاً مدیریت علمی در تنگنا و محذوریت قرار داریم و از پایه پژوهشی ضعیفی برخورداریم.

۹- علم مدیریت پایه و بن نظام مدیریت اجتماعی در سطوح کلان و جزء (از جمله مدیریت دانش و علوم) در این عصر است، لذا اجبار دارد مدیریت علمی در جامعه حاکم شود و آرایه‌های مدیریتی در کلیه امور جامعه، انطباق کامل با مظاهر علم مدیریت در کلان جهان داشته باشد. لذا در این راستا لازم است نگرش مدیریتی در جامعه پراکنش یابد و از دیگانه پارادایمیک «اداره- ریاست» (با مفاهیم باری به هر جهت و روزمرگی) در کلیه امور جامعه اجتناب شود. یعنی مدیران «مفاهیم مدیریت» را بفهمند و از مفاهیم نگرشی «اداره کنندگی صرف» به جای مدیریت گرای جدی خارج شوند.

۱۰- مدیریت کلان حاکمیتی (دولتی- عمومی) با ماهیت اساس و شالوده مدیریت نظام اجتماعی- زیست، اصلی با اهمیت و اولویتی در جامعه است. بنابر این با اصلاح بنیان‌های کلان مدیریت کشوری، اصلاح و تحول به دیگر بسترهای مدیریت جزء راه خواهد یافت.

۱۱- برای فاصله‌گیری از شعارهای پرزرق و برق و بی‌حاصل نهادینه شده در سطوح حاکمیتی- اجرایی، لازم است پایه‌های کار- شغل را به صورتی طراحی نماییم که پست‌های نهادی کشوری در اختیار دانش آموختگان واقعی قرار گیرد و بسترهای کشوری به افراد حرفه‌ای و اهل همان فن سپرده گردند. بدین مبنا که در انتخاب مدیران، فقط لیاقت حرفه‌ای و تخصص فنی مد نظر باشد و از جلوه‌گری افراد بی سواد اما مدرک‌دار جدا خودداری شود.

۱۲- با وجودی که هر کشور مزیت‌های بستری محیطی و پتانسیل‌های درون اجتماعی ویژه و مخصوص به خود دارد، لذا بهتر است از فعالیت‌های همه ابعادی کاذب و هزینه‌زا و بیهوده حذر شود و کلیه فعالیت‌ها و سیاست‌های اقتصادی- اجتماعی کشوری حول مزیت‌های دانشی و علمی بومی چینش گردند (مثلاً شعار خودکفایی با ماهیت ساخت همه چیز، سوزن تا هواپیما و ماهواره مطلقاً منطقی نیست).

۱۳- همان طور که نگرش ساخت‌گرایی در جامعه ما بسیار کمرنگ و تقریباً ناپیدا شده است؛ دانش «ساخت‌گرایانه» نیز بر همین طریق افتاده و دانش‌های بی فایده افشانه‌پرانی کاذب در جامعه نموده‌اند. بدیهی است در تحرک تدافعی با این رخداد، نقش‌بندی عنصری دانش ساخت‌گرا تنها راه گریز از این وضعیت است.

۱۴- با پراکنش اعتماد عمومی در بین مردم و در رابطه حاکمیت- مردم، اساس نگاه و انتخاب افراد صرفاً بر مبنای داشته‌های دانشی- علمی آنان باشد و از نگرش انحصاری در همه امور اجتناب قطعی گردد.

۱۵- ارتباط مناسب با جامعه جهانی نیاز جوهری هر جامعه بشری است. لذا به استناد نگرش سیاسی و اجتماعی برد- برد می‌توانیم با دستیابی به دانش، علم و تکنولوژی روز در جهان امروز، «به روز» گردیم. با این ترتیب ضمن اینکه به آرایه‌های روز و مدرن پیوند می‌خوریم، توانش پیشرو بودن نیز به قابلیت‌های بومی ایران افزوده می‌گردد.

۱۶- از گذشته‌های دور، فرهنگ ایران ظرفیت‌سازی برای پاس‌گذاری و نگهداشت دانش دانشمندان نداشته و بسترهای درون جامعه‌ی درگیر چالش‌های بی‌مورد و مسئله‌ساز بوده‌اند. در این حالت کنش‌گران واقعی جایی در یادمان‌سازی اجتماعی نداشته و مردم نیز پاسداشت‌های لازم را از بزرگان دانش و علم بکار نبرده‌اند. برای مثال

آنقدری که هنرمندان، شاعران، ورزشکاران در اذهان ماندگاری می‌یابند و بزرگداشت و یادسپاری از آنان بر بسترهای جامعه برقرار می‌گردد، ولی اندک یادمانی از دانش ورزشان، دانش سازان و مترجمان دانش خارجی بر جا نمی‌ماند. حال آنکه در واقع این دانش‌وران و علم‌گران هستند که جامعه را دچار تحول و تغییرات ساخت‌گرایانه می‌کنند و آنانند که مطلوبیت اجتماعی را در جوامع برپا می‌کنند. همین دانش‌گران بودند که با نوزایی اندیشه، رنسانس اجتماعی را بر بسترهای جوامع اروپا و آمریکا ریختند و علم نوین توسط آنان در جهان پراکنش یافت.

۱۷- باز هم باید بدانیم، از علل عقب ماندگی یا درجا زدن کشور ما، کمبود نقش ورزشکاران یا هنرمندان یا سینماگران یا . . . نیست، بلکه نبود نقش دانش ورزشان و علم‌سازان است که در برجسته نمودن نقش‌گذاری ایران در جامعه جهانی ایجاد مشکل نموده است. و به راستی این تحرکات افراط و تفریط، ریشه در ساختارریزی فرهنگ اجتماعی ما ایرانیان دارد که در خیلی امور معضلات اساسی داریم. هر چند لازم به اشاره است که منظوری برای کاستن ارزش دیگر اقشار جامعه نیست، بکه نویسنده در نظر دارد تا ارزش‌گذاری متناسب و متجانس در جامعه برقرار گردد و نقش‌های ابهام روشن گردند.

۱۸- هرچند جنگ با دیگر ملل و کشورها عامل مناسب و خوبی در ارتباطات جهانی نیست. ولی باید خاطر نشان نمود که حتی در بزنگاه‌های نیازی در کشور، باید از علم نوین و مدرن در جنگ استفاده برد. بولن ویلیه اندیشمند فرانسوی می‌گوید: «همیشه جنگیده‌اید، بدون اینکه بفهمید زمانی می‌رسد که نبرد واقعی یا حداقل نبرد درون جامعه دیگر با تسلیحات انجام نمی‌شود، بلکه با دانش انجام می‌گیرد». بنابراین مهم است که بدانیم دانش و علم عناصری هستند که توانایی ساخت‌گرایی و تحول در همه بسترها از جمله در حوزه‌های جنگ و نبرد را دارا هستند.

۱۹- دانش و علم ساخت‌گرا با حق‌خواهی مکتبی - ایدئولوژیک، همراهی و همبستگی در راه ساخت جامعه ندارند. چرا که دانش و علم فطرتاً ساخت‌گرایی را در جوهره خود دارند و با جنگ و مبارزه میانه‌ای ندارند، اما مبانی حق‌طلبی در معادله حق و باطل، جوهره جنگ و ستیز را بر بال خود دارند. بر این مبنا معادله زیر شاید راهکاری در این خاصگاه باشد. «دانش و حقیقت به جنگ وابسته نیستند، بلکه به نظم و صلح وابسته‌اند» (فوکو، همان، ۲۳۸). این همان فرایند پارادایمیک نیازی در ارتباط با انضباط‌سازی دانش در جامعه است.

۲۰- برمبنای فراز بالا و رخدادهای کنونی در جامعه ایران که روی خوشی به رشته‌های انسانی - اجتماعی دانشگاهی نمی‌گردد، این اصل مسلم است که دانش فقهی و دانش امروزین آکادمیک در دو حوزه انسانی و اجتماعی مطلقاً همخوانی و همگرایی ندارند. لذا بر اساس نیازهای اجتماعی یک جامعه، لازم است این دو نوع دانش بایکدیگر خلط نگردند.

۲۱- وظیفه هویتی نهادهای پژوهشی - آموزشی صرفاً تولید و ترویج دانش می‌باشد، لذا بایسته است هویت‌های تجارت و کسب درآمد از شبکه گسترده آموزشی پاک گردد (طبق قانون اساسی). یعنی آنچه که در حال حاضر در مدارس و دانشگاه‌ها جاری می‌باشد.

۲۲- از آن روی که ذات دانش رهایی انسان از تنگناهای زیستی و اعتلا بخشیدن جامعه انسانی می‌باشد. بنابراین بازی با دانش و ابزار نمودن دانش تحرکی خطرناک و ناپسند بشمار می‌آید. مفهوم سخن اینست که جامعه سالم راه را برای بازی دانش باز می‌کند و اجازه میدان داری را به دانش می‌دهد؛ تا اینکه علم و تکنولوژی نجات بخش سروا کند. اما شوربختانه در ایران امروز شاهد این راهوار دانش پذیری نیستیم و در بیشتر امور و مواقع دانش به ابزاری برای رسیدن به اهدافی دیگر مبدل شده است. مدرک گرایی صرف در دانشگاه ها و نبود دانش سودمند در نزد دانشجویان و دانش‌پذیران دانشگاهی؛ تبدیل دانشگاه‌ها به حوزه‌های کسب و کار و درآمدساز شدن نهاد دانشگاه؛ پیروسی کتاب‌سازی برای بیسوادان در نهادهای نشر؛ کانالیزه کردن دانش و خودی- غیرخودی نمودن دانش‌ها؛ تهدید مقوله دانش‌سازی و محدود نمودن عرضه دانش در حوزه‌های اجتماعی- انسانی از بزرگترین تکانه‌های تخریب گر فرهنگ دانش اجتماعی و همینطور از مولفه‌های انحراف در نظام و شبکه زیست می‌باشند. این شیوه‌ها و رسوم بکارگیری دانش در جوامع، مبین نبودن مدیریت دانش محور در مدیریت اجتماعی و همچنین نشانگر نبود مقوله مدیریت دانش در پایگان بندی دانش‌ها است. نگرشی که بدون شک ارتجاعی نامیده می‌گردد و بی گمان قابلیت ساخت نظام اجتماعی را در قوه عملیاتی- اجرایی ندارد.

احمد علینقی - ۹۴ / ۰۷ / ۱۹

Aalinaghi20@gmail.com

www.ahmadalinaghi.com

منابع

- 1- دانایی فرد، حسن؛ چالش‌های مدیریت دولتی در ایران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها(سمت)- تهران، ۱۳۹۱، چاپ ششم
- 2- رایین، اسماعیل؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، انتشارات امیر کبیر- تهران، ۱۳۵۷
- 3- رایینز، استیفن پی؛ مبانی رفتار سازمانی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی- تهران، ۱۳۸۹

- 4- سروش، عبدالکریم؛ علم چیست؟ فلسفه چیست؟، پیام آزادی - تهران، ۱۳۶۱
- 5- فوکو، میشل؛ باید از جامعه دفاع کرد - درس گفتارهای کُلژ دو فرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶، ترجمه رضا نجف زاده، ۱۳۹۰، نشر رخ داد نو
- 6- گلابی، فاطمه و شهبازی، ابراهیم؛ هابرماس و پوپر- جستارهای معرفت شناسی، انتشارات تیس، تهران، ۱۳۹۳